

ایران توشه

- دانلود نمونه سوالات امتحانی

- دانلود گام به گام

- دانلود آزمون گاج و قلم چی و سنجش

- دانلود فیلم و مقاله انگلیزی

- کنکور و مشاوره

 IranTooshe.ir

 [@irantooshe](https://t.me/irantooshe)

 [IranTooshe](https://www.instagram.com/IranTooshe)



شکن: پیچ و خم زلف
 فضل: بخشش، گرم، نیکویی
 رخسار: روی، چهره، صورت، عارض
 بحر: دریا
 معرکه: میدان جنگ، جای نبر
 افلاک: ج فلک، آسمان، چرخ
 هوای: نفس
 ورطه: زمین پست، مهلکه، هلاکت
 کام: سقف دهان، مجازاً دهان، زبان
 پیدا کرد: آفرید، به وجود آورد
 زهره در: ترسناک
 غلغله زن: شور و غوغا کنان
 یله: رها، آزاد
 قدم در کشد: برگردد، عقب برود
 همسری: برابری، مساوات
 قوت: خوراک، خوردنی، غذا
 پیرایه: زیور
 بُن: عمق، ته
 نادره: بی مانند، بی نظیر
 خروشنده: خروشان، پرتاظم
 عطار: دارو فروش، عطرفروش
 زهی: آفرین
 رحمت: مهربانی، دلسوزی، بخشش
 پدیدار: آشکار، نمایان، ظاهر، هویدا
 یکتا: بی نظیر، بی مانند، تنها
 زهره: جرئت، شجاعت
 حقا: درحقیقت، در اصل
 حامل: حمل کننده، دارا، دارنده
 گریبان: یقه، بخشی از جامه که گردن را در بر می گیرد
 پرورید: پرورش داد
 تابناک: درخشان، روشن
 جوشنده: جوشان، خروشان

بدمد: بروید، برآید، سرزند
 وصف: توصیف، شرح، تشریح، تبیین
 نظر: نگاه، تماشا، دید
 سهمگن: سهمگین، ترسناک
 نعره: فریاد، بانگ بلند، غریو
 کردگار: آفریدگار، آفریننده، انجام دهنده، فعال
 یک کف (کف: سطح داخلی دست یا پا)، مجازاً یک شت
 دریافتند: سقوط کند، بیفتند
 نیلوفری: لاجوردی، «پرده نیلوفری» آسمان لاجوردی
 خاییدن: جویدن، به دندان نرم کردن
 هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم
 چهره نما: خودنما، مغرور
 خبره: سرگشته، حیران، فرومانده، لجوج، بیهوده
 پرتو: فروغ، روشنی، اثر
 تعلق: بهانه آوردن، درنگ کردن
 نمط: روش، نوع
 تیزپا: شتابنده، سریع
 گلبن: بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل
 بر: آغوش
 عجایب: ج عجیب، چیزهای شگفت آور و بدیع، شگفتی ها
 فروغ: روشنایی، پرتو، روشنی
 رزاق: روزی دهنده
 بی شک: بی گمان، بی تردید، یقیناً
 پهنا: عرض
 برازندگی: شایستگی، لیاقت
 خصلت: خوی، صفت، خصوصیت
 حقارت: پستی، خواری، زبونی
 مبدأ: سرچشمه، نقطه شروع، آغاز، خاستگاه
 گهر: مخفف گوهر
 دوش: کتف
 رخ: صورت
 روزی: رزق

مولع: شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آزمند

محال: بی اصل، ناممکن، اندیشه باطل

تعلیقات: ج تعلیق، پیوست‌ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب در متن درس، مقصود نشان‌های ارتشی است.

حالت: خوشی، سرمستی، وضع

حریف: هم‌اورد: هم‌نبرد، دشمن، (هم‌کار، هم‌پیشه)

هلیم: نوعی غذا ز مرغ و گوشت و گندم

تقریر: بیان، بیان کردن

تیمار: خدمت و محافظت از کسی که بیمار باشد، اندیشه، فکری

مبلغی: مقداری

خودرو: خودرأی، خودسر، لجوج

داد: حق، عدل

کرک: پشم نرم

سگال: اندیشه فکر، از مصدر سگالیدن به معنی فکر کردن

بسمل کردن: سرجانور را بریدن، به همین دلیل، به عمل ذبح کردن

پلاس: جامه‌ای کم‌ارزش، گلیم درست و کلفت

مسخرگی: لطیفه‌گویی، دلچکی

کژ طبع: کسی که طبعی منحرف و ناراست دارد (طبع: سرشت، ذات)

ارتجالاً: بی‌درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن

مشمّر: به حساب‌نیوورد

زهرخند: خنده از روی قهر و غضب و خشم

دوات: مرکب دادن، جوهردان

می‌تراوید: می‌چکید، تراوش می‌کرد، ترشح می‌کرد

بدگهر: مخفف بدگوهر، بداصل، بدذات

شگرد: روش، تدبیر، حقه، فن

دی: دیروز

فعل: رفتار، کار

طبیعت: خو، عادت، طبع و سرشت

ازبر: از حفظ (از بر می‌کردیم)، از کنار (از بر کلاس رد می‌شد)

ذوق: قریحه، استعداد خوشی، نشاط، چشیدن

منجلاب: محل جمع شدن آب‌های کثیف و بدبو

باری: القصه، به هر حال، خلاصه

پر فروغ: تابناک، منور، نورانی

قبیله: طایفه، گروه، ایل

آوان: وقت، هنگام

مألوف: خوگرفته

عتاب کردن: خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن

معالی: بلندی‌ها، بزرگواری‌ها، خصلت‌های نیکو

غنود: ستیزه‌کار، دشمن و بدخواه

عمله: ج عامل، کارگران، درفاری امروزه معنی یک تن

کارگزربردست بنا به کار می‌رود

استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن

خاصه: مخصوصاً

بُته: گیاه کوتاه، درخت کوتاه

کُمیت: اسب سرخ مایل به سیاه

برزن: محله، کوی، کوچه

جافی: جفاکار، ستمکار

خشت می‌زد: پرحرفی می‌کرد، بیهوده‌گویی می‌کرد

فرو کوفت: بر زمین زد، شکست داد

خوشمزگی: ظرافت، خوش طبعی، مزاح، لذیذی

بدسگال: بداندیش، بدخواه

رسته باشی: دورباشی، جدا باشی

مندرس: کهنه، فرسوده

خسروانی خورش: خورش و غذاهای شاهانه

متداول: معمول، مرسوم

تکیده: لاغر و باریک اندام

نمای: نشان‌ده

مُسکر: چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد؛ مثل شراب

ملتفت شدن: آگاه شدن، متوجه شدن

دانگ: بخش، یک ششم چیزی

افراشته: بالا برده

قوی پنجه: آن که زور بازو دارد، زیر دست

شگرف: عجیب با عظمت، نیکو، نادر

صاحب‌دل: عارف، آگاه

شهنواز: یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی، گوشه‌ای از دستگاه شور

قضا: تقدیر، سرنوشت، قدر

مستغنی: بی‌نیاز

مُنکر: زشت، ناپسند

وقار: سنگینی، آهستگی، متانت

غالب: پیروز، چیره

قربان و صدقه: تعریف کردن

ادبار: تیره‌بختی، بدبختی

لَعب: بازی، لهُو و لعب، خوش‌گذرانی

معاصی: ج معصیت، گناهان

<p>حرمّت: احترام، عزّت، آبرو محاوَره: گفتگو، مباحثه، باهم سخن گفتن رهاورد: ارمغان، تحفه، سوغات، هدیه صدمت: صدمه، آسیب، آزار صبیان: ج صبی، کودکان، اطفال به سزا: شایسته، به شایستگی طاقت: توان طمأنیه: آرامش، سکون وقرار خَفَت: خواری، ذَلّت، سبکی خودسر: سرکش، تکرو، مستبد تکریم: گرامی داشت تدبیر: اندیشیدن، چاره اندیشی تنگ نظر: بخیل، کوله نظر اندرز: پند، نصیحت، وصیت مَخذول: خوار، زبون گردیده ضمایم: ج ضمیمه، همراه و پیوست، درمتن درس مقصودنشانهای دولتی است اقبال: نیک بختی، خوشبختی مغلوب: شکست خورده فیاض: بسیار فیض دهنده، بسیار بخشنده استخوان بندی: ساختار آشپان: آشپانه، لانه، کلبه، خانه، مسکن پیشه: شغل شمشاد: درختچه های همیشه سبز روزمره: هر روزه، روزانه سنگدل: بی رحم کنج: گوشه منتخب: گزیده، انتخاب شده میاسا: آسوده باش، دور نباش مدار: نداشته باش نامدار: مشهور، نیک نام مقدار: میزان، اندازه</p>	<p>حَلَبی: ورقه نازک فلزی، از جنس حَلَب قریحه: ذوق، طبع، استعداد، ابتکار لَهو: بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند خلاصه: خلاصه کلام، اصل کلام چالاکي: چابکی، زرنگی، سبکی تصدیق نامه: گواهی نامه استماع: شنیدن، گوش دادن طرب: شادی مطربی: عمل و شغل مطرب، مطرب کسی که نواختن ساز و خواندن آواز پیشه خود سازد مفتول: سیم، رشته فلزی دراز و باریک اختیار: برگزیدن، انتخاب تلاوت: خواندن، قرائت الزام: ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن می کوفت: می کوبید، صدمه می زند اسکلت: چارچوبی از استخوانهای مربوط به هم که بدن را تشکیل می دهد ضربت: ضربه قربت: خویشی و خویشاوندی لاجرم: ناگزیر، ناچار احسنت: آفرین بر تو تشک: دُشک، زیرانداز، بستر باب دندان: مطابق میل، چیزی که با ذوق و سلیقه جور در بیاید دشنه: خنجر شیره ای: کسی که شیره تریاک استفاده کند سرای: خانه فراگرفتن: آموختن گیرا: جذاب، مؤثر، نافذ نهاد: ذات، سرشت، اصل ورانداز کرد: با نگاه عمیق نگر بست، با دقت نگاه کرد ولگردی: آوارگی، هرزه گردی، بیکاری نصاب: مقدار معین از چیزی، حد</p>
<p>درس 3 دهم</p>	<p>درس 3 دهم</p>

درشت: خشن، دشوار، ناهموار (سرای درشت، دنیا)	شدت: سختی، تنگی، بدبختی
ساختیم: تهیه کردیم، فراهم کردیم، آماده کردیم	درمکی چند: چند درهم (درم: درهم)
نیارستی گشت: نمی توانست بگردد (بارستن: توانستن)	دَمک: چند لحظه، زمانی کوتاه
گذار: راه دهد	وسعت: گشادگی
هیزم: چوبی که برای سوختن به کار می رود، همیشه	بدحالی: بدبختی، بد روزگار، ناراحتی
اندر ماندن: عاجز شدن	نموده: نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده، جلوه کرده
قیم: سرپرست، در متن به معنی کیسه کش حمام آمده است	اهلیت: شایستگی، لیاقت
کرای: کرایه	رقعه: نامه
گسیل کردن: روانه کردن، فرستادن کسی به جایی	تازی: عرب؛ زبان تازی، زبان عربی
در رویم: داخل شویم (نگذاشت ما به گرمابه در رویم)	سرگین: پهن، فضله چهارپایان؛ مانند اسب و خر
مسلخ: رخت کن حمام	شوخ: چرک، آلودگی
مکاری: کسی که اسب و شتر و الاغ کرایه می دهد یا کرایه میکند	مغربی: متعلق به کشور مغرب (مراکش)
باشد: شاید، به این امید	باز گرفت: فراخواند، نشانده (ما را به نزدیک خویش بازگرفت)
بر آمد: گذشت	برنشست: سوار شد
باز کنیم: جدا کنیم، تمیز کنیم (سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم - شوخ از خود باز کنیم)	باز شدیم: رفتیم
ادیب: با فرهنگ، دانشمند، بسیار دان	پلاس: جامه ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند، نوعی گلیم
در حال: فوراً، بی درنگ	کردگار: از نامهای خدا، انجام دهنده، خالق
نیکو منظر: زیبا رو، خوش چهره	اکرام: بزرگ داشتن، احترام گذاشتن
بانگ: صدا، فریاد، آواز بلند	مصاف کردن: جنگیدن
بی راهی: گمراهی	اعرابی: مرد عرب، صحرا نشین
برنشین: سوار شو	اهل: شایسته، نجیب، سزاوار
زیادت: افزونی، افزون شدن	عذر: پوزش، پوزش خواستن، بهانه
جَل جَلاله و عم نواله: بزرگ است شکوه او و فراگیر است لطف او	بی نوایی: تنگدستی، بدبختی، بی غذایی
خورجینک: خورجین کوچک، کیسه ای که معمولاً از پشم درست می کنند و شامل دو جیب است؛ جامه دان	فضل: کمال، افزونی، رجحان، برتری، بخشش، معرفت، دانش، نیکویی
معاملت: داد و ستد کردن	مرمت: اصلاح و رسیدگی
امین: امانتدار، معتمد	فراغ: آسایش و آرامش، آسودگی
تن جامه: لباس، تن پوش، پوشاک	مَطبخ: آشپزخانه
جامه: لباس، تن پوش	بر پای خاستند: بلند شدند
چرا: چریدن، علف خوردن حیوانات در علفزار	برکات: ج برکت، یمن ها، خجستگی ها، نیکبختی ها، افزونها
دینار: پول، سکه، سکه طلا	دویم: دوم
خار: تیغ، خاشاک، خس خوار (حقیر)	دهاد: الهی بدهد (فعل دعایی است)
رحمت: مهربانی، دلسوزی، بخشایش، عفو	صحبت: همدمی کردن، دوستی، رفاقت
گرمابه: حمام	عاجزی: درماندگی، ناتوانی، عاجز بودن
مُلک: پادشاهی	رعیت: مردم تحت فرمان پادشاه، عموم مردم
قضارا: از قضا، اتفاقاً	عز وجل: عزیز و بزرگ، گرمای و بزرگواری
	رحیم: مهربان، بخشاینده، از صفات خدا
	غرض: هدف، مقصود، قصد، اراده

<p>گرما به بان: مسئول حمام، حمامی می پویید: می دوید، به شتاب می رفت قیاس: مقایسه، سنجیدن، اندازه گرفتن لنگ: پارچه حمام، پارچه ای که در گرما به کمر بندند ماننده: شبیه، نظیر، مانند کرم: جوانمردی، سخاوت متدین: دیندار، بادیانت، با ایمان فاضل: دانشمند، صاحب هنر، فزونی یابنده فرج: گشایش، رهایی دلاک: کیسه کش حمام، مشت و مال دهنده قلیه: نوعی خوراک از گوشت که در تابه یا دیگ، بریان کنند دین: وام رمه: گله نالش: ناله، زاری</p>	<p>دست تنگ: فقیر، تنگ دست فریفته: فریب خورده، گل خورده، شیفته سرا: خانه، مکان، بنا قرض: وام، بدهی همانا: به طور یقین، بی شک متواضع: فروتن، افتاده، خالی، متضاد متکبر بصره: شهری در عراق انعام: نعمت بخشید، دهش (انعام، چهار پایان) برهنگی: بی لباسی، عریانی، لختی بحق الحق واهله: به حق حقیقت و اهل حق تبارک و تعالی: خدا پاک و منزّه و بزرگ و برتر است، پاک و بزرگ تباهی: فساد، نابودی، خرابی دنیای: دنیوی، دنیایی، منسوب به دنیا سیوم: سوم</p>
<p>درس 5 دهم</p>	<p>درس 5 دهم</p>
<p>روننگاری: از روکشیدن، تقلید از چیزی کج و کوله: ناراست، کج و معوج، دارای شکل و امتداد ناراست رو نشان نمی داد: محل نمی گذاشت، سرد برخورد می کرد شندرغاز: پولی اندک و ناچیز اسلیمی: تغییر شکل یافته کلمه اسلامی، طرحهایی مرکب از پیچ و خم های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هست آخره: چنبره کردن، قوس زیر گردن گرده: پشت، بالای کمر وقب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم بُر خوردن: در میان قرار گرفتن فراعنه: ج فرعون، پادشاهان قدیم مصر بُنشن: خوار و بار از قبیل نخود و لوبیا و عدس خیل: گروه، دسته گله: برآمدگی پشت پای اسب رعنا: خوش قد و قامت، زیبا رندانه: زیرکانه کنگره: مجمعی از دانشمندان و یا سیلستمداران که درباره مسائل علمی یا سیاسی بحث کنند. (کلمه فرانسوی) مرفه: راحت و آسوده</p>	<p>اسب پردازی: کشیدن اسب جوانک: پسر جوان، کم سن و سال، شاب، فتی حرفی به کارش بود: ایراد داشت، ماهر نبود دست نازک: متبحر، با مهارت صورت داد: کشید دم گرفتیم: فریاد زدیم نگارین: مزین، منقش، منقوش، نقش دار، رنگین غنیمت: مغتنم خطابه: سخنرانی، خطبه خواندن، وعظ کردن همسایگانه: مربوط به همسایگی ادا: ناز و کرشمه برانگیخت: تحریک کرد بر پا شدن: بلند شدن، ایستادن به احترام کسی چست: چالاک لابد: ناچار، ناگزیر، گویا، چنان که معلوم است مشوش: آشفته، پریشان مردد: دودل، سرگردان صورتگری: نقاشی، تصویرسازی صورتک: نقاب، ماسک نقش بندی: نقاش</p>

<p>مشوش: آشفته و پریشان میراب: نگهبان آب، کسی که آب را به خانه ها و باغها تقسیم می کند وقفی: منسوب به وقف: زمین یا دارایی و ملکی که برای مقصود یعنی در راه خدا اختصاص دهند اخت شد: مأنوس شد، انس گرفت اهل و عیال: خانواده، زن و بچه به جد: جدی چابک: زرنگ، سریع، زبردست افتاده: متواضع، خاکی تره بار: انواع سبزی های خوردنی و میوه دلخواه: مطلوب، مورد پسند ناسازگاری: اختلاف، مخالفت، ناهمگونی دلگشا: آن چه باعث شادی . نشاط شود، فرح انگیز، طربناک عَلَم کردن: بر پا کردن رخداد: اتفاق، حادثه غربت: دوری از وطن، بیگانگی مرتبه: مقام، منزلت، پایه</p>	<p>تلاطم: آشفتگی، به هم خوردن، تنش، جنب و جوش والصافات صفا: سوگند به فرشتگان در صف (آیه 1، سوره 37) اصلاً: در اصل بیغوله: کنج، گوشه ای دور از مردم تسلی: آرامش یافتن طمأنینه: آرامش و قرار حقارت: خواری، پستی بحران: آشفتگی، وضع غیر عادی زبر و زرنگ: چابک، زیرک، چست، چالاک حدیث: روایت، داستان، ماجرا، سخن سراینده: شاعر چشم به راه: منتظر شستم خبردار شد: مطلع شدم معیشت تنگی: تنگی معیشت، سختی زندگی، بی پولی روا: جایز قوم و خویش: فامیل اقوام هنرور: هنرمند یوش: روستایی در استان مازندران و از توابع بلده</p>
<p>درس 6 دهم</p>	<p>درس 6 دهم</p>
<p>اوت: او برای تو (دو ضمیر استوا از « او + ت » تشکیل شده) ایهام: به تردید و گمان انداختن خیزد: بلند شود زینهار: حذر کن در آید: برسد سر آید: به پایان برسد محض: خالص، ناب، بدون ترکیب، حرف بی چون و چرا نمایی: آشکار کنی، نشان دهی بر گرفت: برداشت خמוש: ساکت شو بنده پرور: بنده نواز، کسی که رعایت زیردستان خود را می کند خوبرویان: زیباییان آنچه: آنچه اسرار: ج سرّ، رازها کوی: محلّه، برزن</p>	<p>حَقّه: جعبه، صندوق هر که شدت حلقه ی در، زود برد حَقّه زر عشرت: خوش گذرانی خُلد: بهشت سودا: اندیشه، هوس، عشق خُنک: خوشا، نیکا شب رو: شب بیدار، راهزن نوش: شهد و عسل، خوشگوار بر آید: امکان پذیر باشد، طلوع کند، بالا بیاید ثبات: پایداری، دوام، قرار، استقرار رسم: روش، قاعده، آیین، عادت، عرف تعالی: بزرگ، والا خوشا: چه خوش، ای خوش، مرحبا، احسنت، آفرین طلب کردم: خواستم کردگار: خالق، خدا، آفریننده، انجام دهنده عزم: قصد، اراده، آهنگ</p>

<p>لعل: یکی از سنگهای گران قیمت که در جواهر سازی مصرف دارد، رنگ سرخ این سنگ معروف است، سنگ قیمتی به رنگ سرخ مانند یاقوت</p> <p>دلبر: معشوق، محبوب</p> <p>مهر: محبت، خورشید</p> <p>کید: حيله و فریب</p> <p>کایدان: ج کاید، حيله گران</p> <p>بیالاید: آلوده شود، کثیف شود</p> <p>کیش: تیردان</p> <p>مَلک تعالی: خداوند والا مرتبه</p> <p>سجع: آواز کبوتر، آمدن کلمات هماهنگ در پایان عبارات</p> <p>سهل: آسان، هموار، نرم، روان</p> <p>گونه: نوع، رنگ</p>	<p>خیال: آرزو، فکر، تصور چیزی در ذهن، هنگامی که در پیش چشم نباشد</p> <p>رحیم: مهربان، رئوف</p> <p>مهرورزان: عاشقان</p> <p>روی تافتن: روی گردان شدن</p> <p>ریحان: هر گیاه سبز و خوشبو</p> <p>ریش: زخمی</p> <p>اعتبار: پند گرفتن، عبرت پذیری</p> <p>قربان صدقه: تصدق (در معنای کماندان و جای کمان نیز کاربرد دارد)</p> <p>بدایت: آغاز، اول چیزی، متضاد نهایت</p> <p>بند: زنجیر و ریسمان، گره، حبس</p> <p>روا: جایز، سزاوار، حلال</p> <p>دربستم: بستم، مقید ساختم</p>
<p>درس 7 دهم</p>	<p>درس 7 دهم</p>
<p>جبار: مسلط، یکی از صفات خداوند تعالی است</p> <p>وصلت: جمع وصل، اتصال، پیوستگی</p> <p>آموزگار: معلم، اندرزگوی</p> <p>ماکر: مکر زننده</p> <p>حکمت: دانایی، علم، راستی</p> <p>آویخته: چنگ زده، آویزان شده، معلق</p> <p>حسن صورت: زیبایی چهره، زیبایی ظاهر</p> <p>راحت: آسودگی، آسایش</p> <p>زینت: آرایش، آنچه با آن آرایش کنند، آذین، پیرایه، آرایه</p> <p>سودایی: عاشق، دیوانه، مجنون، سودا زده</p>	<p>شاید: شایسته است، سزاوار است</p> <p>مَلک: پادشاهی، بزرگی، عظمت</p> <p>عنایت: توجه، التفات</p> <p>إرم: ارم یا ارم ذات العماد که در قرآن از آن یاد شده و غالباً آن را بهشت شداد دانسته اند</p> <p>کریمی: کریم بودن، جوانمردی، بخشندگی</p> <p>فلاجرم: (ف + لاجرم) پس ناگزیر</p> <p>جفا: بی وفایی، ستم</p> <p>باری: خلاصه، القصه</p> <p>عالمیان: مردم جهان</p>
<p>درس 1 یازدهم</p>	<p>درس 1 یازدهم</p>
<p>پهنا: عرض</p> <p>یکتا: بی نظیر، بی مانند، تنها</p> <p>برازندگی: شایستگی، لیاقت</p> <p>زهرة: جرئت، شجاعت</p> <p>خصلت: خوی، صفت، خصوصیت</p> <p>حقا: در حقیقت، در اصل</p> <p>حقارت: پستی، خواری، زبونی</p>	<p>عجایب: ج عجایب، چیزهای شگفت آور و بدیع، شگفتی ها</p> <p>عطار: دارو فروش، عطر فروش</p> <p>فروغ: روشنائی، پرتو</p> <p>زهی: آفرین</p> <p>رزاق: روزی دهنده</p> <p>رحمت: مهربانی، دلسوزی، بخشش، عفو و بخشایش</p> <p>بی شک: بی گمان، بی تردید، یقیناً</p>

<p>حامل: حمل کننده، دارا، دارنده عليه أفضل الصلوات: نیکوترین درودها بر او باد گریبان: یقه گهر: مخفف گوهر پرورید: پرورش داد دوش: کتف تابناک: درخشان، روشن رخ: صورت جوشنده: جوشان، خروشان روزی: رزق شکن: پیچ و خم زلف</p>	<p>پدیدار: آشکار، نمایان، ظاهر، هویدا مبدأ: سرچشمه، نقطه شروع، آغاز، خاستگاه تعَلَل: بهانه آوردن، درنگ کردن قوت: خوراک، خوردنی، غذا نمط: روش، نوع پیرایه: زیور تیزپا: شتابنده، سریع بُن: عمق، ته گَلبن: بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل نادره: بی مانند، بی نظیر بر: آغوش راست: درست، دقیقاً</p>
<p>درس 2 یازدهم</p>	<p>درس 2 یازدهم</p>
<p>مُحال: بی اصل، ناممکن، اندیشه باطل حالت: خوشی، سرمستی، وضع تعلیقات: ج تعلیق، پیوست ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب؛ در متن درس مقصود نشان های ارتشی است غارب: میان دو کتف عیال: زن و فرزندان، زن بیرنگ: نمونه و طرحی که نفاش به صورت کمرنگ یا نقطه چین برکاغذ می آورد و سپس آن را کامل رنگ آمیزی میکند، طرح اولیه خَلْفِ صِدْق: جانشین راستین گرفته برداری: طراحی چیزی به کمک گرده یا خاکه زنگ یا ذغال؛ نسخه برداری از روی یک تصویر یا طرح معاشرت: گفت و شنید، الفت داشتن مخمصه: بدبختی و غم بزرگ، تنگنا، این واژه به معنی گرفتاری متداول شده است</p>	<p>مولع: شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آزمند معالی: بلندی ها، بزرگواری ها، خصلت های نیکو عمله: ج عامل، کارگران، در فارسی امروز به معنی یک تن کارگر زبردست بنا به کار می رود عَنود: ستیزه کار، دشمن و بدخواه حریف: همآورد؛ هم نبرد، دشمن (به معنی همکار و هم پیشه هم هست اما نه در این درس) استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن خاصه: مخصوصاً هلیم: نوعی غذا از مرغ و گوشت و گندم بُته: گیاه کوتاه، درخت کوتاه تقریر: بیان، بیان کردن گمیت: اسب سرخ مایل به سیاه تیمار: خدمت و محافظت از کسی که بیمار باشد، اندیشه برزن: محله، کوی، کوچه تمامت: تمام کردن، کامل کردن، باقی مانده</p>
<p>درس 7 یازدهم</p>	<p>درس 7 یازدهم</p>
<p>طهارت: پاکی کوتاه نظری: اندک بینی، عاقبت اندیش نبودن</p>	<p>نمره: فریاد، بانگ بلند، خروش، غریو کمال: معرفت، کامل شدن، آراستگی صفات، خردمندی</p>

<p> جنان: ج جنت، بهشت ها، فردوس ها عداوت: دشمنی معاملات: معامله دادو ستد نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان لئیمی: پستی، فرومایگی محنت: اندوه، ناراحتی احادیث: ج حدیث، روایات، سخنها جامه: لباس، تن پوش اخبار: ج خبر، آگاهی ها، خبرها بوستان: بوستان، باغ، گلزار جاودان: پایان، جاویدان، همیشگی ملک: پادشاه، صاحب ملک نیکو خو: دارای اخلاق و باطن خوب نیکو رو: دارای صورت و ظاهر خوب سر: راز هلاک: نیستی، فنا لکن: ولی، اما عز: عزیز شدن، ارجمند شدن، ارجمندی نجاست: پلیدی، ناپاکی </p>	<p> غنا: سرود، نغمه، دستگاه موسیقی، آواز خوانی استماع: شنیدن، گوش دادن فرقت: جدایی، دوری اشجار: ج شجر، درختان زلت: لغزش، لغزیدن، گناه آنهار: ج نهر، جوی ها صدیق: بسیار راستگو از بهر: برای جمال: زیبایی افت: بلا، آسیب، گزند حبس: زندان بی خویشان: از خود بی خود، بیهوش بیم: ترس، خوف، واهمه تقدیر: قضا و قدر، خواست خدا خلق: مردم، انسان سیرت: باطن، متضاد صورت (ظاهر) دوران: روزگار مخلوق: موجود، خلق شده مفتاح: کلید رحمان: مهربان، بخشاینده </p>
<p>درس 8 یازدهم</p>	<p>درس 8 یازدهم</p>
<p> هُرا: صدا و غوغا، آواز مهیب خیره: سرگشته، شگفت زده، ناتوان زبر: بالا، متضاد زیر همتاب: با هم تابیده، هم زور تازیانه: شلاق اهرام: جمع هرم آباد: سالم، معمور، برپا عمارت: بنا کردن، آبادکردن، آبادانی، ساختمان مهمیز: ابزاری فلزی که بر پاشنه چکمه وصل می کنند و به وسیله آن اسب را به حرکت در می آورند احسن الخالقین: نیکوترین آفریدگاران تبارک الله: آفرین بر خدا داد: عدل </p>	<p> پای افزار: کفش پاپوش دست مایه: سرمایه دَهش: بخشش، انصاف ماسوا: مخفف ما سوی الله، آنچه غیر از خداست، همه مخلوقات تنگ مایه: کم توان، محدود سایه سار: جایی که سایه دارد حد(حد زدن): هر خطا که برای آن مجازاتی مقدر باشد صَوْلَت: هیبت، قدرت، شکوه و جلال گلخند: خنده همچون گل، خنده زیبا وام دار: دارای وام، بدهکار، مقروض هما: پرنده ای افسانه ای، نماد سعادت تبار: نسل، خاندان خجسته: مبارک، خوب و خوش </p>

<p>تراوید: ترشح کردن، چکید، تراوش کرد حتی مطلع الفجر: تا طلوع سپیده گل بوسه: بوسه همچون گل تخیل: خیال پندار، پنداشتن مهر: عشق؛ خورشید وسعت: پهنه، گشادگی، فراخی زهرآگین: زهری، دارای زهر، زهر آلود آفریدگار: خالق جوشان: جوشنده، در حال جوشیدن زیردستان: فرمان برداران، خدمتگزاران، مطیعان بارور: دارای بار، باردار، مثمر حاجت: ضرورت، نیاز سرای: خانه بچگان: ج بچگک، بچه های کوچک خشت: گل نیخته</p>	<p>عامل: حاکم اوصاف: ج وصف، صفتها تحیر: تعجب، سرگشتگی، حیران شدن اهرام: ج هرم بینش: بصیرت، بینایی، آگاهی خلیفه: پادشاه گیتی: دنیا، جهان، کاینات نازبان: شلاق خوف: ترس، بیم، بیمناکی لیل القدر: شب قدر مرحبا: آفرین نخل: درخت خرما وصله دار: کهنه مور: موجه بسنده: کافی، بس</p>
<p>درس 9 یازدهم</p>	<p>درس 9 یازدهم</p>
<p>بقا: دوام، پابندگی، زیست، متضاد فنا صور: شاخ و جز آن، که در آن دمند تا آواز برآید؛ صور اسرافیل: شپیور اسرافیل که در روز قیامت وی در آن دمدم و مردگان زنده شوند ملال: اندوه، پژمردگی، افسردگی ملک: فرشته ای که نزدیک به آستان حضرت حق است، جبرئیل، اسرافیل، میکائیل، عزرائیل طالع: سرنوشت، بخت مشرقین: مشرق و مغرب، کل عالم نفخ صور: دمیدن اسرافیل در صور / نفخ: دمیدن با دهان، دم رستخیز: رستاخیز، برخاستن مردگان، بعث مسعود: فرخنده، خجسته، نیکبخت گلوگیر: خفه کننده، آنچه راه گلو را بگیرد جن: پری موجود نامریی آشوب: شور، غوغا، فتنه، بلوا شورش: غوغا، آشوب کردن، هیجان قدسیان: فرشتگان، اولیاء الله قدس: پاکی</p>	<p>آشرف: شریف تر، گرانبایه تر، افرشته تر بارگاه: دربار و کاخ شاهان، جایی که شاهان دیگران را به حضور پذیرند، بارگاه قدس، سرا پرده جلال و شکوه الهی عرش: تخت پادشاه، سریر، خیمه، سایبان دولت: دارایی، زمان فرمانروایی رونق: رواج، فروغ، روشنایی، زیبایی، جمال بیداد: ستم، ظلم، متضاد داد نفس: شخص، تن کنار: آغوش، دامن، پهلو ذائقه: چشایی، مزه، طعم رمه: گله گاو و گوسفند و اسب گروه خاسته: برخاسته، بلند شده بعید: عجیب، بیگانه، دور خاص و عام: همه مردم داد: عدل، انصاف، عدالت دادگری: عدالت بیدادگری: ظلم، ستم کردن دولت آشتیان: کاخ، خانه مجلل</p>

<p>اختر: ستاره، کوكب، نجم مُفْتَخَر: سربلند، صاحب افتخار اشرف مخلوقات: آدمی انسان اعظم: بزرگ تر، بزرگوار تر محنت: اندوه، غم اجل: مرگ، موت پرونده: پرورش یافته، تربیت شده تحمل: شکیب داشتن، تاب داشتن، بردباری اولاد: جمع ولد، فرزندان، بچه ها جور: ستم، ظلم، ستم کردن بسی: بسیاری، به اندازه زیاد طبع: ذات، سرشت عادل: دادگر، داد دهنده یوم: روز</p>	<p>گرگ طبع: دارای خو و سرشت گرگ درنده وعو: صدای سگ، بانگ سگ، پارس، زوزه غرش: صدای مهیب، فریاد ترسناک گویا: انگار موت: مرگ لعل: یکی از سنگهای گران قیمت که در جواهر سازی مصرف دارد، رنگ سرخ این سنگ معروف است ناچار: ناگزیر، بی چاره کاروانسرا: محل اقامت کاروان ماتم: غم، مصیبت، سوگ نوحه: ناله و زاری، آنچه در مراسم عزاداری و سوگواری خوانده میشود چراغدان: جای چراغی، فانوس سرو: گونه ای از درخت بوم: جغد، بوف</p>
<p>درس 10 یازدهم</p>	<p>درس 10 یازدهم</p>
<p>بر خواندند: بخواندند تنظیم کردن: مرتب کردن، نظم دادن، پیوند دادن جنود: ج جند، لشکریان، سپاهیان مقربان: ج مقرب، کسی که آیات قرآن را به آواز خواند، قرآن خواند تکلف: رنج بر خود نهادن، خود نمایی و تجمل خور: زمین پست، شاخه ای از دریا، (خورشید) نفوس: ج نفسی، مجازاً انسانها، موجودات زنده اجابت کردن: پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن خانقاه: محلی که درویشان و مرشدان در آن گرد می آیند؛ سرا استدعا: درخواست کردن، خواهش کردن، فراخواندن راست و ریس کردن: آماده و مهیا کردن سردمدار: سردسته، رئیس سگان: دنباله کشتی، ابزاری در دنباله کشتی برای حرکت دادن کشتی از سمتی به سمت دیگر حنین: نام نبردی است در منطقه حنین (بین مکه و طائف) که میان مسلمانان و کافران پس از فتح مکه روی داد حق الناس: حق مردم، حق افراد نسبت به یکدیگر دارند و باید رعایت کنند</p>	<p>مظهر: جای آشکار شدن، محل ظهور، تجلی گاه، نماد یارا: توانایی، نیرو فرود آورد: جلو آورد، پایین آورد خیل: گروه، گروه سواران، گروه اسبان حق الله: حق خدا، اجرای اوامر خدا و طاعت او در آمدند: وارد شدند جلیقه: نوعی پوشش بدون آستین، ژلیله، گُرته به محض: در لحظه (محض در اصل به معنی خالص و ناب و بدون ترکیب است) ایستایی: مقاومت، توقف بیمارزاد: الهی بیمارزد (فعل دعایی است) تو گویی: انگار تحقق: حقیقت پیدا کردن به حقیقت پیوستن، درست شدن تاختن: هجوم کردن، غارت کردن، حمله بردن، تند رفتن تفهیم: فهماندن، حالی کردن بدر: غزوه معروف پیغمبر و اصلاً نام چاهی است میان مکه و مدینه، ماه بدر تقدیر: سرنوشت، قسمت، نصیب، فرمان خدا تلافی: جبران کردن، انتقام، خونخواهی، غرامت</p>

مشیت: اراده، خواست خدای تعالی

معرف: کسی که در مجمع بزرگان افرادی را که به مجلس وارد

میشوند معرفی می کند، شناساننده

اسوه: پیشوا، سرمشق، نمونه پیروی

باری تعالی: خداوند بزرگ

رب: ترس، دلهره، هراس

معرکه: میدان جنگ

تجلی: آشکار شدن، جلوه کردن

نسیان: فراموشی

سوله: ساختمان سقف دار فلزی

عنا: توانگری، بی نیازی

جوار: نزدیکی، همسایگی

صلوات: ج صلوات، درودها، دعاها، نمازها

کدکن: روستایی نزدیک نیشابور

مجلس: محل اجتماع برای گفتگو و مشاوره جلسه، نشست

مرضیه: راضی، کسی که خدا از او راضی باشد

مرداب: تالاب، باتلاق، آبگیر

متواضع: فروتن، خاضع، خاکی

یکسره: کاملاً، به طور کلی

دریا دل: دلیر، باسخت و کریم، بسیار بخشنده

برده: غلام، اسیر، کنیز

بولدوزچی: راننده نوعی ماشین سنگین خاک برداری

جهاد: کارزار کردن، جنگیدن در راه خدا، مجاهدت

حاشیه: کناره، ناحیه، کرانه

علم دار: پرچم دار

غواص: کسی که برای بدست آوردن چیزی به زیر دریا برود

فاتحانه: پیروزمندانه، با پیروزی

حیرت زده: سرگشته، متحیر، شگفت زده

مخلوق: آفریده شده، موجود

وجدان: نیروی باطنی که خوب را از بد تشخیص می دهد، درون،

ضمیر

گل و لای: رسوبات پس از طغیان آب رودخانه یا نهر

وسعت: گشادگی، فراخی، پهنه

گنجینه: خزانه، جای نگه داری زر و سیم

وصف: توصیف، شرح، تبیین، بیان کردن

ولی امر: رهبر

لبنیات: شیر و محصولاتی که از شیر بدست آورند مانند: ماست،

رحمت: مهربانی، بخشایش، عفو، بخشش، شفقت

فتوحات: پیروزی ها، کشورگشایی ها

صفا: صمیمیت، یک رنگی، پاکی، خلوص

فرج: گشایش

صف شکن: دلاور، صفا، برهم زننده صف دشمن

خط شکن: کسی که خط دشمن را می شکند، کسی که جلوی

سپاه است و دشمن را تار و مار می کند

وارسی: بازرسی، به دقت رسیدگی کردن، رسیدگی به کاری یا

چیزی

وسواس: دو دلی

الهی: خداوند، خدایی

توسل: دست به دامن شدن، وسیله قرار دادن

انس: خو گرفتن، عادت، الفت

آکنده: پر، انباشته، سرشار، لبالب

تازه نفس: کسی که تازه به کاری پرداخته و هنوز خسته نشده

است

جاری: روان

باک: ترس، بیم، پروا، نگرانی

جاودانگی: جاودانه بودن، پایایی، دیرینگی

جزر و مد: پایین و بالا رفتن آب دریا

فتح: پیروزی

خاک ریز: سنگر، محلی که خاک در آن ریزند

سردمدار: رئیس، رهبر، سردسته

خالق: آفریننده، خلق کننده

شگفت آور: تعجب آور، شگفت انگیز

فراتر: جلوتر، پیش تر، نزدیک تر

ختم: به پایان رساندن، به سر آوردن

خط مقدم: نزدیکترین نقطه به دشمن، جلوی سپاه

قرب: نزدیکی، نزدیک شدن

طویل: طولانی، دراز، بلند

قلوب: ج قلبها، دلها

قوه: نیرو، توان، انرژی استعداد

مجاهد: جهاد کننده در راه خدا، رزمنده، مبارز

نخلستان: محلی که در آن نخل بسیار کاشته شده، نخل

زار، خرماستان

گردان: یک سوم هنگ، سه گروهان، گروهی نظامی (در اصل به

معنی پهلوانان هم می باشد)

<p>محاسبه: حساب کردن، شمارش، برآورد گرد آوردن: جمع کردن هراسیدن: وحشت کردن، ترسیدن</p>	<p>پنیر، خامه،... معطر: خوش بو، بودار، عطرآمیز مراتب: ج مرتبه، رتبه ها، طبقات، درجات ماسک: روپند، نقاب، صورتک</p>
<p style="text-align: center;">درس 11 یازدهم</p>	<p style="text-align: center;">درس 11 یازدهم</p>
<p>آرمان: آرزو، عقیده (هدف) کنجکاوی: جست و جو، تجسس، تفحص جسارت: دلیری، بی باکی و گستاخی هیئت: گروه، دسته، انجمن آحیا: ج حی، زندگان، (هم املا احیا) آمارگیری: سرشماری، احصا ربایی: بدزدی، جذب کنی، سرقت کنی رأس: واحد شمارش چهارپایان، سر خمیر مایه: جوهره، اصل رد: اثر، نشانه، اثر پا، پس دادن کفاف: به اندازه کافی، آن اندازه روزی که انسان را بس باشد زبر: بالا، فوق، مقابل پایین مگسل: جدا مشو، رها مکن افسرده: خاموش، منجمد، پژمرده، اندوهگین ادیب: دارای علم و ادب، با فرهنگ، دانشمند، معلم بی ملاحظه: آن که رعایت جوانب نکند، نسنجیده تیغ: شمشیر، هر چیز برنده جسارت: دلیری، گستاخی، بی باکی، بی پروایی اسطوره: سخنان یا اشخاص و آثاری مه مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن دارد درک: دریافت فهم، رسیدن به چیزی کلافه: بی تاب، سردرگم، در هم پیچیده نور دیده: قوه بینایی، سوی چشم، کنایه از فرزند عزیز خصم: دشمن مدفن: جای دفن، گور مصلحت: آنچه که سبب خیر و صلاح انسان باشد معیار: مقیاس، اندازه تاوان: زیان یا آسیبی که شخص به خاطر خطاکاری، بی توجهی یا</p>	<p>تقریظ: ستودن، نوشتن یادداشتی ستایش آمیز در باره یک کتاب توسن: اسب سرکش، مقابل رام آستر: آستر، پارچه ای که زیر لباس می دوزند (آستر:خر) افروزد: بلند شود، شعله ور شود تسلیم: پذیرفتن شکست، فرمانبرداری، سلام گفتن تنومه: شهری در عراق سلول: اتاق کوچکی که زندانی در آن نگهداری می شود، حجره فضله: پهن، مدفوع، سرگین، باقی مانده و بقیه چیزی مجروح: زخمی، زخم خورده، رنجیده فریمان: نام بخشی در خراسان عین: مثل، چشم سطور: ج سطر، سطرها (سطوران) قنناق: دسته تفنگ، قسمت ته تفنگ که از چوب ساخته می شود سهم: بهره، نصیب، قسمت ضخیم: ستیر، قطور، کلفت سراسیمه: هراسان، سرگردان، آشفته، پریشان ناسزا: دشنام، حرف زشت، ناشایست، نالایق کمینگاه: جایی که در آن کمین کنند، مرصاد بعث: حزبی سیاسی که صدام حسین رئیس جمهور پیشین عراق رهبری آن را برعهده داشت (برانگیخته) أسرا: ج اسیر، گرفتاران، دستگیرشدگان تجلی: جلوه گری، پدیدار شدن چیزی درخشان مانند نور، روشنی طاقت فرسا: بسیار سخت و آزار دهنده، کاری خسته کننده فراق: دوری، جدایی تکریم: بزرگداشت، گرامیداشت کرکس: پرنده ای از رده لاشخورها گلشن: گلستان، گلزار بنات الخمینی: دختران امام خمینی (ره) مترسک: پیکره و مجسمه ای کما بیش شبیه انسان که برای</p>

ترساندن پرندگان و جانوران در کشتزارها نصب می کنند، آدمک، آدم نما
الانباء: شهری در عراق
مهیب: ترسناک، ترس آور، هولناک
معلول: کسی که عضو یا اندام هایی از بدنش آسیب دیده است
وقاحت: بی شرمی، بی حیایی
ملاک: اصل هر چیزی، معیار، ابزار سنجش
احوال پرسی: سؤال از سالم بودن و بیماری و کار و بار کسی
اضطراری: ضروری، لازم، منسوب به اضطرار، الزامی، اجباری
آزاده: آن که بنده نباشد، وارسته، حر، فارغ، سبک
احمر: قرمز
تقدیر: فرمان خدا، سرنوشت، نصیب، قسمت، قضا و قدر
هلال احمر: سازمانی جهانی برای امور خیریه
متلاطم: خروشنده، امواج دریا در حال خروشیدن، ناآرام، آشوب زده
مقنعه: پارچه ای که زنان سر خود را با آن می پوشانند، روسری
جوشان: جوشنده، متلاطم، خشمگین، پرغوغا
دلخراشی: ناگوار، جانکاه، جگرسوز، دل خراشنده
تکیه کلام: سخنی که توسط یک نفر تکرار می شود
حرس الخیمینی: پاسدار خمینی
ذخیره: پس انداز، اندوخته
تکیه گاه: جای تکیه دادن، پشت و پناه، پشتی
خرمن: محصول کندم یا جو یا برنج و دیگر غلات که درو شده و روی
هم انباشته باشند، توده هر چیزی
راوی: روایت کننده، روایت گر، گوینده داستان، داستان سرا
خطر آفرین: خطر ساز، خطر زا
همهمه: صدای درهم و برهم جماعت، سر و صدا
گزیده: نیش خورده
مرگبار: آورنده مرگ، آنچه باعث مرگ شود
گوارا: لذیذ، خوش مزه، خوش گوار
مصلحت: خیر خواهی، نیک اندیشی، خیر، صلاح
ورد: ذکر، دعا
مبهم: نامعلوم، مجهول، پیچیده
معظم: بزرگ، بزرگ شمرد شده، کسی که او را بزرگ شمارند
ولایت: بخش هایی از یک کشور، شهرستان
مپنذار: گمان مبر، تصور مکن، خیال مکن
مقدسات: چیزهای مقدس، چیزی شایسته پرستش و احترام
سرازیر: جری کردن، سرنگون ساختن، رو به پایین

آسیب رساندن به دیگران متحمل شود
افسوس: دریغ، حسرت، اسف
بجوشد: فوران کند، به جوش بیاید، غلیان کند
ازدحام: انبوه شدن، انبوه جمعیت، فشار آوردن جمعیت
اموات: ج میت، مردگان، درگذشتگان
استقامت: ایستادگی کردن، مقاومت کردن، پایداری، راست
ایستادن
اورژانس: فوریت، فوریت های پزشکی
پربار: دارای فایده زیاد، بسیار بار، متضاد کم بار
پیوند: اتصال، پیوستگی، وصلت، بستگی
خوشا: چندین دانه میوه که به هم پیوسته و از شاخه درخت یا
ساقه گیاه آویزان باشد، سنبله
ترجیح: اولویت، برتری داشتن، برتری
جام: پیاله، ساغر، کاسه، ظرف
جان کندن: جان دادن، مردن، محتضر بودن
خونین و مالین: خون آلود، به خون کشیده شده
خلق: مخلوق، آفریده مردم، انسان
توحید: خدا را یگانه دانستن، یکتا کردن، یکتا پرستی
زنگوله: زنگهای کوچک که به گردن چهارپایان آویزند
سوزناک: دارای سوز، محزون، غمناک
طلبه: ج طالب، دانشجوی علوم دینی، خواهندگان محصل
زوزه: ناله، ناله سگ و شغال
سرشار: لبریز، آکنده، پر، انباشته
زیرکانه: هوشمندانه، ماهرانه، استادانه، از روی عقل و بینش و
فراست
غلغله: هنگامه، آشوب، هیاهوی، ازدحام شدید
ژنرال: افسر ارشد در ارتش، سپهسالار، عنوانی مربوط به افسر
عالی رتبه
ساختگی: مصنوعی، تقلبی
سیدالشهداء: امام حسین
قد خمیده: پیر، گوژپشت، خمیده پشت
سازش: توافق، صلح، سازگاری، خوش رفتاری
شکنجه: آزرده، رنج دادن، اذیت کردن
سالخورده: پیر، کهنسال، قدیمی، کهنه
شیون: ناله و زاری، فغان
کابل: رشته ضخیمی از سیم های تابیده شده با روکش عایق
کاشی: اهل کاشان، کاشانی

<p>از دحام: انبوه شدن، انبوه جمعیت، فشار آوردن جمعیت استقامت: ایستادگی کردن، مقاومت کردن، پایداری کردن، راست ایستادن ضربان: زدن قلب، تپش قلب، جهش گداخته: ذوب شده، مذاب مددکار: یاری دهنده، یاور، یاری گر، ظهیر، حامی تنومند: تناور، توانا، بلند بالا، فربه، چاق، پر قدرت</p>	<p>طاقت فرسا: آن چه تاب و توان را از دست ببرد مجاهدان: رزمندگان، مبارزان، کسانی که در راه خدا جهاد کنند ممالک: ج مملکت، کشورها، ایالتها کنون: اکنون، حالا، اینک منطق: استدلال عاقلانه محاسن: ج حسن، نیکویی ها، ریش، موی صورت مردان میهن: وطن، زادگاه، زادبوم</p>
<p>درس 12 یازدهم</p>	<p>درس 12 یازدهم</p>
<p>سلیح: افزار جنگ، ممال سلاح گرد: دلیر، پهلوان خندنگ: چوبی سخت و محکم که از آن تیرو نیزه می سازند سندروس: صمغی زرد رنگ هماورد: حریف، رقیب برار: بیرون بیاور، در آور، بالا بیاور به زه: آماده، زه بسته الماس پیکان: تیری که نوک آن سخت برنده و درخشان و جلا داده شده باشد بر آویخت: گلاویز شد، آویخت، جنگید، چنگ زد بر آهیخت: برکشید، بالا آورد اندیشه: ترس، اضطراب ایچ: هیچ باز جای: مأوی، مکان، جای مراجعت و بازگشت زدو: از او چار: مخفف چهارشنبه رزم آزمای: جنگ آزموده، پهلوانی که در جنگ هنرمند باشد حجیب: پرده، ممال حجاب رکیب: ممال رکاب، رکاب شست: انگشتر ماندنی از جنس استخوان بود که در انگشت شست می کردند و در قوت کمان داری، زه کمان را بآن می گرفتند بیهده: مخفف بیهوده، نادان، باطل، ناحق برسان: مانند، شبیه تنگ: سختی، جایی که کسی یا چیزی به دشواری در آن جا گیرد، باریک چوبه: تیری که از جنس چوب / واحد شمارش تیر</p>	<p>آبنوس: درختی است که چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گرانبهاست خود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی بر سر می گذارند، کلاه خود، کلاه فلزی جنگی عنان: افسار، دهانه بارکی: اسب، «باره» نیز به همین معنی است کاموس: یکی از فرماندهان زیر دست افراسیاب کوس: طبل بزرگ، دهل سپردن: طی کردن ستوه: درمانده و ملول، خسته و آواز گیر: جامه جنگی، خفتان خیره خیر: بیهوده، (خیر خیر: سریع / خیره خیره: زل زده) ممال: تبدیل الف به ی، میل داده شده گزین: انتخاب، گزیده کجا: در این درس به معنی «که» کوفت: کوبید مزبج: غیر جدی بودن، ممال مزاح فسوس: مسخره کردن گران: سنگین، ثقیل یکبارگی: ناگهانی کام: مجازاً مراد، آرزو، قصد، نیت بهرام: سیاره مریخ زه: چله کمان، وتر کیوان: سیاره زحل بر آسایی: آرامش بیایی، آسوده شوی سر آری: به پایان برسانی خیره: شگفت زده، سرگشته، بیهوده</p>

<p>زبان آوری: فصاحت و بلاغت، نیکوییانی، خوش صحبتی، چیره دستی در سخن</p> <p>رهام: پهلوان ایرانی، پسر گودرز</p> <p>حجاب: پرده، روبند</p> <p>گرز: عمود آهنین، کوپال، چماق</p> <p>فال: بخت، طالع، پیشگویی</p> <p>قلب سپاه: مرکز سپاه</p> <p>نبرده: جنگجو، دلیر، دلاور</p> <p>انجمن: جماعت، مجلس، مجمع، گروه افرادی که برای هدفی مشترک گرد هم جمع می شوند</p> <p>پیکار: جنگ، نبرد، ستیزه</p> <p>بستانم: بگیرم، باز بگیرم</p> <p>باده: شراب، می</p> <p>بند: زنجیر و ریسمانی که بر پای و دست اسیران بندند، گره، حبس</p> <p>تن به تن: نفر به نفر، بدون دخالت دیگران</p> <p>به: بهتر</p> <p>تورانیان: اهل توران، مردم سرزمین توران</p> <p>به آیین: به روش نیکو</p> <p>گر: مخفف اگر</p> <p>رکاب: حلقه فلزی در دوطرف زین که سوار هنگام سوار شدن پا را در آن قرار می دهد</p> <p>سرکشان: عاصیان، یاغیان، مغروران</p> <p>سزد: شایسته است</p> <p>صالح: نیکوکار، شایسته، لایق</p> <p>درنده: وحشی، پاره کننده</p> <p>طوس: پهلوان ایرانی، فرزند وذر</p> <p>غنیمت: مغتنم</p> <p>مشو: مرو</p> <p>نعل: قطعه آهنی که زیر سم چهارپایان می زنند برای محافظت از آن، کفش، پا افزار</p> <p>مجال: فرصت، هنگام، جولانگاه</p> <p>گرانمایه: گران بها، نفیس، عزیز، ارجمند</p> <p>مسکین: ضعیف، فقیر، بیچاره</p>	<p>رنجه: آزرده، رنجیده</p> <p>غمی: خسته، غم زده</p> <p>فکند: فکند، افکند، انداخت</p> <p>نیک اختر: خوشبخت، خوش طالع، نیک بخت، بختیار</p> <p>د: جانور درنده، مانند شیر و پلنگ و گرگ</p> <p>پتک: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب</p> <p>ساعد: آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد</p> <p>تیز: تند و سریع</p> <p>جاه: مقام، درجه</p> <p>اسب: اسب</p> <p>بر: سینه، پهلو</p> <p>انتقام: کینه توزی، خونخواهی، تلافی، تاوان گرفتن</p> <p>پولادبازو: قوی هیکل، کس که بازوهای قوی دارد، مردی سخت زورمند</p> <p>جفت: همدم، همراه، همسر</p> <p>دلاوری: شجاعت، دلیری، جنگجویی</p> <p>جوش: جوشش، غلیان، هیجان، اضطراب</p> <p>رجز خوانی: خودستایی، خواندن اشعار به هنگام نبرد جهت مفاخرت، خواندن شعر رجز</p> <p>زو: مخفف از او</p> <p>سپهر: آسمان، فلک</p> <p>رخ: صورت</p> <p>ستیز: جنگ، جدال، خشم</p> <p>چالاک: چابکی، جلدی، زرنگی، چستی</p> <p>گرد: خاک</p> <p>ملک: پادشاه (ملک: فرشته / ملک: پادشاهی)</p> <p>گردش: حرکت، دور زدن</p> <p>می تازد: حمله می کند</p> <p>کارزار: جنگ، جدال، نبرد</p> <p>گیتی فروز: روشن کننده جهان، عالم تاب</p> <p>نر: مذکر، مقابل ماده</p> <p>گیسو: زلف، موی بلند سر زنان</p> <p>نژاد: متولد نشد</p> <p>کمند: طناب، ریسمان، ریسمان و طنابی که برای اسیر کردن انسان یا حیوان به کار برند</p>
<p>درس 13 یازدهم</p>	<p>درس 13 یازدهم</p>

افسر: تاج و کلاه، دیهیم، کلاه پادشاهی، صاحب منصب، پادشاه، پدram: آراسته، نیکو، شاد
تاب: چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف می باشد، پیچ و شکن
دوده: دودمان، خاندان، طایفه
آورد: جنگ، نبرد، کارزار
دَمان:

خروشنده: غرنده، مهیب، هولناک

چاره گر: کسی که با حيله و تدبير کارها را به آسان کند؛ مدبر
خَدنگ: درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر سازند
زره: جامه ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر روی لباس های دیگر میپوشیدند
شیراوژن: شیرافکن، دلاور
فوج: گروه، دسته

ویله کردن: فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن، ویله: صدا، آواز، ناله
هژیر: هوشیار، چابک

آوردگاه: میدان جنگ، عرصه کارزار، جای نبر، رزمگاه
آویخت: جنگید، چنگ زد

باره: دیوار قلعه، حصار، اسب، دفعه

بر آوردن: بلند کردن، بالا بردن، افراختن

برکشید: بالا برد، بیرون آورد

بداندیش: بدخواه، بدنیت، بدسگال

هم رزم: حریف، هم نبرد

مردخیز: جایی که مرد، پهلوان و بهادر بیروند

ناورید: نیاورد، نیافرید

مشور: شورش مکن، به هیجان میا، مجنگ

کار آزموده: با تجربه، کار دیده، حاذق، خیره

بدین سان: به این گونه

امثال: ج مثل، داستانها، مثل ها

برجسته: ممتاز، عالی، بزرگ، برآمده

ایمن: محفوظ، سالم، مصون

باور: یقین، اعتماد، پذیرفتن سخن

برخاست: بلند شد، خواست (طلب کرد)

آرمان: آرزو، امید

بد: مخفف بود

بردید: درید، پاره کرد

آمیخته: درهم شده، مخلوط، عجین

باره: اسب، دیوار قلعه، حصار

درع: جامه جنگی که از حلقه های آهنی سازند، زره

سنان: سرنیزه، تیزی هر چیزی

سمند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده (در متن درس ،

مطلق اسب مورد نظر است)

سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی

رفیع باشد، حاکم

بردمیدن: خروشیدن، برخاستن

برکاشتن: برگردانیدن

خیره: متحیر، سرگشته

بسنده: سزاوار، شایسته، کافی، کامل

فراز آمدن: رسیدن، نزدیک آمدن

خارق: پاره کننده، شکافنده

تیره: دودمان، خانواده، خاندان، طایفه، قبیله

درفشان: درخشان، روشن، تابان

کُنام: جایگاه، آشیانه، چراگاه، لانه، بیشه

رنگ: حيله، مکر، عیب، رنج

رویاری: مقابله، معارضه، صف آرایی

فرود آمد: پایین آمد

گُرد: پهلوان، دلیر

سرافراز: سربلند، گردش کش

دژ: قلعه، حصار

افسون: حيله کردن، سحر کردن، جادو کردن

بادپا: تیزرو، شتابنده، اسب، تندرو

خطه: سرزمین

نظاره: نظر کردن، نگریستن، تماشا کردن

عنان: افسار، دهانه

کمند افکن: کمند انداز

اساطیر: ج اسطوره، سخنان یا اشخاص و آثاری که مربوط به

موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه

در باورها و اعتقادات مردم روزگاران کهن دارد

بدخواه: بداندیش، کینه جو، دشمن، حاسد

برسان: شبیه، نظیر، مانند

تحول: دگرگونی

بر می آشوید: خشمگین می شود، شور و غوغا می کند

تنگ: بسیار نزدیک، چسبان

<p>خارق العاده: شگفت انگیز، غیر طبیعی، فرایندار برنا: جوان، شاب به کردار: مانند، شبیه تیز: سریع، تند خروشان: خروشنده، فریاد کنان، نالان تابناک: درخشان، جذاب، روشن حکم: ج حکمت، اندرزها، پندها دلاور: دلیر، شجاع، جنگجو، پردل تسلیم: گردن نهادن، پذیرفتن شکست، واگذاری حکیم: دانشمند، فیلسوف، طبیب، دانا رجوع: بازگشت، مراجعه تحلیل: کند و کاو، ریشه یابی، گشودن حماسه: دلاوری، شجاعت رزم: جنگ، نبرد رزمگاه: میدان جنگ سالخورده: پیر، کهنسال، قدیمی قاسم: قسمت کننده، بخش کننده گفت و گوی: مباحثه، با هم سخن گفتن سپهبد: سردار لشکر، سردار سپاه، ژنرال قبایل: ج قبیله، گروه ها، قبیله ها گور: گور خر سرسختانه: شدید، با شدت کار آزموده: باتجربه، کاربلد، حاذق، خبره گیرا: جذاب، مؤثر، فریبنده سراسیمه: هراسان، سرگردان، آشفته، پریشان مر: حرف زائد و زینت است و از خصوصیات سبکی است که معمولاً با «را» همراه می شود نامدار: مشهور، معروف، شهیر نیکدل: خوش قلب، مهربان، خیرخواه مردی: مردانگی، آراسته بودن به صفات پسندیده انسانی نُبد: مخفف نبود یزدان: ایزد، خدا</p>	<p>بیم: ترس، خوف، واهمه جان پرور: جان بخش، پرورنده روان خود: کلاه خود، کلاه فلزی جنگی پایداری: مقاومت، ایستادگی، پافشاری، استواری جذب: کشش دخت: دختر، صبیبه پر آوازه: معروف، مشهور، پرهیاهو جنگ آوران: جنگجویان، شجاعان، دلاوران حافظ: نگهبان، حارس درنگ، توقف، سکون، تأخیر، کندی شگفت: تعجب، حیرت، تحیر، عجیب رعد: تندر، غرش آسمان شیرزن: زن بی باک و دلیر کین: دشمنی، عداوت، کینه، عناد عزم: قصد، اراده، آهنگ فرخنده: مبارک، خجسته کران: سنگین، ثقیل رهسپاری: حرکت، راهی بودن، عازم بودن، سفر فلک: آسمان سپهر، گردون گرز: عمود آهنین، کوپال، از آلات جنگی کجا: که لحن: آواز، آهنگ، نغمه، نوا کران: طرف، کنار، حاشیه، کناره، ساحل ماه روی: زیبارو مایه: باعث، ابزار مَلک: فرشته، ملک (پادشاه) / مَلک (پادشاهی، بزرگی) نغز: نیک، خوب، لطیف، بدیع، خوش، نقض (شکستن) مجاهدات: جهادها، کارزارها، تلاش ها میان: کمر، وسط ننگ: شرمساری، بدنامی، بی آبرویی نامور: معروف، دارای نام نیک، سرشناس هنگامه: معرکه، غوغا، زمان</p>
<p style="text-align: center;">درس 14 یازدهم</p>	<p style="text-align: center;">درس 14 یازدهم</p>
<p>تَلَطّف: مهربانی، اظهار لطف و مهربانی کردن، نرمی کردن</p>	<p>أبدال: مردان کامل</p>

<p>حاذق: ماهر، چیره دست میغ: ابر، سحاب در زمان: فوراً، در همان لحظه صدر: بالا، طرف بالا ضرب: زدن، کوبیدن، ضربه طشت: ظرف گرد و بزرگ و گود برای رختشویی گون: نوع کل: مخفف کچل ابله: نادان، سفیه خوش زبان: شیرین زبان، خوش سخن ابلیس: اهریمن، دیو، شیطان خوش نوا: خوش آواز، با صوت خوب شگفت: حیرت، تعجب تحسین: آفرین گفتن، به نیکویی نسبت دادن، نیک شمردن تمثیل: مثل آوردن، تشبیه کردن دریغ: افسوس، اسف، حسرت جاهل: نادان، ناآگاه روان: روح، جاری جست: پرید، جهید عالی صفت: دارای صفات والا جور: ستم، جفا، ظلم زار: ناتوان، ضعیف، باسوز و گداز، درمانده غضب: خشم گرفتن، خشمگینی، خشم حیران: سرگردان، سرگشته سبیل: راه فارغ: آسوده، رها شده، خلاص قدر: ارزش، اعتبار گویا: گوینده، سخن گو ناطق: نطق کننده، گوینده محراب: جای ایستادن، پیش نماز، قبله، عبادتگاه ناکس: فرومایه، پست، ناجوانمرد</p>	<p>زبون: خوار، ناتوان جولقی: زنده پوش و گدا و درویش سوداگر: مشتری، خریدار و فروشنده مسلم داشتن: باور کردن آبخور: سرچشمه، جای نوشیدن آب، آبشخور دچار شد: برخورد کرد صاحب دلق: خرقة پوش، صوفی که خرقة بر تن کند روزک: چند روز نومیدوار: مأیوس، نا امید خواجه وش: کدخدا منش عربده: فریاد چرخش جویانه برای برانگیختن دعوا و هیاهو آشباه: ج شبه، ماندها، همانندان قهر: خشم، غضب سفاهت: بی خردی، کم عقلی، نادانی طاس: کاسه مسی ندامت: پشیمانی، تأسف اناء: کوزه، ظرف، سبو خطاب: عنوان، محکم، مخاطبه: گفتگو سپهر: آسمان، فلک مُشک: ماده سیاه رنگ و خوشبویی که در ناف نوعی آهو تولید می شود نبشتن: نوشتن قهر: خشم، غضب، متضاد لطف می زاید: به وجود می آید، متولد می شود نشاید: شایسته نیست قیاس: مقایسه، سنجیدن، سنجش معرفت: دانش، شناسایی، شناخت نفرین: لعنت، دعای بد، دشنام ناب: خالص، پاک، بی غش، صاف همسان: مانند هم، شبیه یک دیگر گیا: مخفف گیاه</p>
<p>درس 16 یازدهم</p>	<p>درس 16 یازدهم</p>
<p>آبدار: دارای جلا و برندگی، دارنده آب آرمید: خوابید، آسود</p>	<p>انبان: کیسه ای بزرگ که از پوست دباغی شده گوسفند درست می کنند</p>

برکش: بیرون بیاور، بالا بکش	خلعت: جامه ای که بزرگی به کسی بخشد
برکشید: باز کرد، در آورد	بر اثر: به دنبال، در پی
برگرفت: برداشت	دستار: پارچه ای که به دور سر بپیچند، سربند و عمامه
بازگشادن: بیرون آوردن	مایه: سرمایه، دارایی
پشت گرفتن: حمایت شدن	مفلس: تهی دست، درویش و بی چیز
کشتن: خاموش کردن	تافته: گداخته، برافروخته
دنبال: دنب، دم، عقب یا پس چیزی	مقبل: خوش بخت، نیک بخت، خوش اقبال
فرو رفت: رفت	طُرفه: شگفت آور، عجیب
لختی: اندکی، کمی، بخشش، قسمتی	جَلجل: ج جَلجل، زنگ، زنگوله
بعینه: عیناً، مانند	دراز گوش: خر
تباه: فاسد، خراب، تباه کردن چشم: کور کردن	دشنه: خنجر
منال: مال و ثروت، در آمد مستغلات	شوکت: جاه و جلال
ادا: به جا آوردن	صرعیان: بیماران مبتلا به عارضه صرع
پاس: نگهبانی، حراست	ملازمان: همراهان
دیرگاه: زمان قدیم، دیر وقت	تعبیه کردن: آماده کردن، قرار دادن
طرار: دزد، حيله گر	طینت: سرشت، خوی
نوش: شهد، انگین، خوشگوار	موضع: جا، محل
گذار: گذر، عبور، مسیر، معبر	خبث: بلیدی، خبث طینت: بدجنسی، بدذاتی
اضطراب: بی قراری، پریشانی، آشفتگی، بیتابی، ناآرامی	فراغت: آسودگی
بخت: اقبال، طالع، شانس	همت: بلند نظری، خواست، کوشش
از قضا: اتفاقاً	اختیار: انتخاب، گزیدن
بستان: بگیر	باز یافته: به دست آورده
تیغ: شمشیر، هر چیز برنده	تراویدن: ترشح کردن، چکیدن
برقرار: پایدار، برپا، استوار	بدذاتی: بداصلی، بدگوهری، بدجنسی
جاه: مقام، منزلت	توانگر: ثروتمند، توانا، مالدار
جَرعه: آن مقدار آب یا مانند آن که یکبار بیاشامند	از پس: به دنبال
آهنگ: قصد، عزم	بر: کنار، آغوش
جمال: زیبایی	توشه: خوراکی که مسافران همراه خود برند، خوراک اندک، زاد، ذخیره
ساییدن: کوبیدن و نرم کردن	باز آی: برگرد
کمال: بلوغ، فضل، فضیلت، کامل شدن، تمام شدن، بالاترین مرتبه	چشم پوشید: صرف نظر کرد
چیزی، رسایی	باز ستادن: پس گرفتن، باز گرفتن
سهل: آسان	حوالی: پیرامون، گرداگرد، دور و بر
کنده: در آورده، بیرون آورده، بیرون کشیده شده	خلاقانه: ابداعی، ابتکار آمیز، مبتکرانه
درون مایه: اصل هر چیز، محتوای اصلی	خوان: سفره
دریغ: افسوس، اسف، پشیمانی، حسرت	زر: طلا
طوایف: ج طایفه، تیره ها، دسته ها، خاندانها	کامیابی: نیکبختی، اقبال، توفیق
کوچ: حرکت عده ای از جایی به جایی	

<p>دولت: جاه، حکومتی، نیکبختی عزم: اراده، قصد واگذاشت: واگذار کرد مَشک: خیک سقا یا پوست گوسفند که آن را قالبی کنده باشند ولایت: شهرستان، زادگاه، منطقه منت: سپاس، شکر لطایف: ج لطیفه، حکایات نغز ومعنی دار، چیزهای نیکو، شوخی ها مبشر: مژده دهنده، بشارت دهنده، نوید دهنده، مژده رسان ملال: اندوه، پژمردگی، افسردگی، رنج</p>	<p>زنهار: امان، مهلت درست: سالم عزیمت: سفر کردن، حرکت کردن گذاشتن: قراردادن، وضع کردن، تاسیس کردن رنجور: دردمند، رنج کشیده، بیمار، غمگین غریب نوازی: رسیدگی کردن به آدم غریب روایت: نقل کردن مطلب، بازگو کردن سخت، نقل خبر، داستان ریگ، سنگریزه، شن قلمرو: حوزه عمل، زمینه، حوزه فرمانروایی، سرزمین</p>
<p>درس 17 یازدهم</p>	<p>درس 17 یازدهم</p>
<p>ردا: جامه ای که روی جامه های دیگر پوشند، بالا پوش لگام: افسار، دهنه اسب آرمیدن: آسودن، آرام گرفتن، خوابیدن جذبہ: کشش، ربایش، گیرایی سمفونی: در اصل یعنی قطعه موسیقی تاکستان: باغ انگور، باغی که در آن تاک کاشته باشند شرافت: ارجمندی، باشرف بودن نیلگون: به رنگ نیل، آبی سبز حماسه: دلیری، نوعی از شعر که در آن از جنگها و دلاوریها سخن می رود طاعون: نوعی بیماری همه گیر و خطرناک که با تب و آلودگی خون، خونریزی منتشر در پوست و بافتهای زیر پوستی همراه است ارجمند: بارزش، گران بها، عزیز و گرامی سقوط: افتادن، سرنگونی حَلَنگ: نام گیاهی است، علف جارو مبتنی: ساخته، بنا شده تابه: تاوه، ظرف فلزی پهن برای پختن بساط: گستردنی، هرچیز گستردنی تصرع آمیز: همراه با التماس و زاری درنگ: توقف، تأخیر، سکون، کندی غلیظ: درشت، کلفت، پررنگ، چگال، متراکم</p>	<p>بَرین: بالابین، برتر تاتار: نام محلی، نامی که در گذشته به مغولان گفته می شد بر آمده: بیرون آمد، بالا آمده صدر: سینه، اول هر چیزی معرکه: میدان جنگ، غوغا، روستایی در لبنان که خاندان امام موسی صدر اهل آنجا هستند قره قورم: نام محلی دیرین: کهنه، قدیمی مزار: گور، قبر، زیارتگاه زرین: طلائی، منسوب به زر فاتح: گشاینده، تصرف کننده، پیروز مقاومت: ایستادگی، پایداری نمودن فداکاری: ایثار، از خود گذشتگی، جان نثاری معبد: جای عبادت، پرستش گاه سرور: پیشوا، رئیس فروزان: تابان، درخشان کرامت: جوانمردی، بخشندگی، سخاوت نخل: درخت خرما شوره زار: شوزستان، زمینی که دارای شوره باشد، زمینی پر شوره که در آن گیاه نروید کف: سطح داخلی دست و پا که تقریباً گود است نیاکان: ج نیا، اجداد، پدران</p>
<p>درس 18 یازدهم</p>	<p>درس 18 یازدهم</p>

اشباح: ج شبح، کالبدها، سایه ها، سیاهی هایی که از دور دیده می شود

اكتفاء: بسنده کردن، کفایت کردن

تملك: مالک شدن، دارا شدن

ذی حیات: جاندار

متراکم: روی هم جمع شده، بر هم نشیننده، انبوه

مخوف: ترسناک، وحشت زا و هراس انگیز

منحصر: ویژه، محدود

موحش: وحشت آور، ترسناک

ابصار: جمع بصر، چشم ها، دیده ها

اتکا: تکیه کردن، اعتماد، پشت گرمی

ارمغان: سوغات، ره آورد

از سر گرفتن: از ابتدا شروع کردن

اشکال: دشوار شدن، دشواری، چالش

اطفال: جمع طفل، بچه های کودکان

اعماق: جمع عمق، تکها، ژرفها، ته ها

آبادی: جای آباد، ده، قریه

آفریدگار: خالق، آفریننده، خدا

امتداد: کشش، درازی، طول، کشیده شدن

اندرز: پند، نصیحت

برخواست: بلند شد، خواست: طلب کرد

بساط: گسترده، هر چیز گسترده

غریب: بیگانه، کشش، نادر، نو، عجیب، دور از وطن

غلبه: چیره گشتن، پیروزی، چیرگی

غلیظ: درشت، کلفت، پررنگ، چگال، متراکم

فانوس: چراغ،

قائل: گویند

قائل شدن: محسوب کردن

قد علم کردن: سربرافراشتن، ایستادن

قوا: جمع قوه، نیروها، قوتها، تواناییها

کاسب: بازاری، کسی که خرید و فروش می کند

کفتار: جانوری درنده و مرده خوار و قوی جثه

کهن: کهنه، قدیمی ها

تصور: پنداشتن، پندار، تخیل، تفکر

تضرع آمیز: همراه با التماس و زاری

تُنک: پارچ، کوزه آب یا شراب، آبخوری

قائل: گوینده (قائل شدن، محسوب کردن)

لب پر زدن: سر ریز شدن

عود: درختی که چوب آن قهوه ای رنگ و خوشبو است و آن را در

آتش می اندازند که بوی خوش دهد

غایبی: نهایی

مُحال: نشدنی، غیر ممکن

نثار: پیشکش کردن، افشاندن

خام: ناپخته، بی تجربه، نارس

وقوع: بروز، ظهور، افتادن، واقع شدن

مهیا: آماده، آماده شده، حاضر، فراهم

گستره: عرصه، ساحت، پهنه، میدان

تمایز: فرق گذاشتن، جدا کردن

بنگر: نگاه کن

بیدرنگ: فوراً، بدون تأخیر، بی دیرکرد

بیشه: جنگل کوچک، نیزار

بینش: بصیرت، بینایی، درک هس

پگاه: صبح زود، سحر

پندار: گمان، اندیشه، تصور

تصاحب: صاحب شدن، در تصرف خود درآوردن، تصرف، تملک

گذار: زودگذر، موقت، بی دوام

گستره: عرصه، ساحت، پهنه، میدان

مخلوق: موجود، آفریده شده ها

مسلح: دارای سلاح، سلاح پوشیده، دارای اسلحه

مشاهیر: جمع مشهور، نامداران، افراد نامی

مکرر: تکرار شده، به دفعات، بارها

ملل: جمع ملت، اقوام، قبایل ها

منجمد: بی حرکت، یخ زده، جامد

ناکارآمد: به درد نخور، ناشایسته

نایافتنی: غیر قابل حصول، چیزی که پیدا نمی شود

نشانه: علامت، علامت مشخص برای شناختن چیزی

نفرت انگیز: ناخوشایند، نفرت آور، شنیع

نگرش: بینش، دیدگاه، نظر مس

نیلگون: به رنگ نیل، لاجوردی، آبی سیر

وقوع: بروز، ظهور، افتادن، واقع شدن

هویدا: آشکار، پیدا، روشن

هیکل: پیکر انسان، بدنه، جثه، تنه

<p>یگانه: تنها، یکتا، بی نظیر، فرد، بی همتا دفعه: بار، نوبت، مرحله دل انگیز: زیبا، دوست داشتنی، دل فریب، کسی یا چیزی که دل را برانگیزد و انسان را به نشاط و طرب بیاورد دمادم: پی در پی، لحظه به لحظه، پیوسته دوره گرد: کاسب و پیشه وری که در کوچه و خیابان گردش می کند و کالای خود را میفروشد سابق: قبلی، گذشته، پیشی گیرنده سپیده دم: سحرگاه، صبح زود سرپوش: آنچه که بر سر دیگ، کاسه و مانند آن گذارند، درپوش سرگشته: سرگردان، آواره، حیران کوکب: ستاره اختر</p>	<p>حزن انگیز: اندوهبار، غم آلود خام: ناپخته، بی تجربه، نارس خردمند: عاقل، دانا، هوشمند، بخرد خرم: شاد، شادمانی خس خس: صدای نفس درنگ: توقف، تأخیر، سکون، کندی سوت: صدایی که با بیرون دادن نفس از دهان با قرار قرار دادن انگشت ها در دهان یا غنچه کردن لب تولید می شود شامگاه: هنگام شب، شب ها فسفر: عنصر شیمیایی با رنگ زرد روشن که در مجاورت هوا مشتعل می گردد مائده: سفره ای که بر آن طعام باشد</p>
<p>درس 1 یازدهم نیکی / همت</p>	<p>درس 1 یازدهم نیکی / همت</p>
<p>فروماندن: متحیر شدن کنج: گوشه، زاویه فروبرد: پایین برد شغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزو رسته گوشتخواران است شل: دست و پای از کار افتاده غیب: پنهان، نهان از چشم قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا صنع: آفریدن، ساختن نگون بخت: بدبخت، سیاه بخت روزی رسان: روزی رساننده، خدا، رازق محراب: جای ایستادن پیش نماز در مسجد، بخشی از عبادتگاه درنده: وحشی، پاره کننده سعی: کوشش، جهد، کار کردن حمیت: غیرت، جوانمردی، مردانگی دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه کرم: جوانمردی، سخاوت، بخشش</p>	<p>اقبال: نیکبختی، روی آوردن ادبار: نگون بختی، پشت کردن، متضاد اقبال تیره رای: بداندیشی، ناراستی نژند: خوار و زبون، اندوهگین نابسته: باز، گشوده جیب: گریبان، یقه دغل: مکر و ناراستی، در اینجا مکار و تنبل زنخدان: چانه، زنج شوریده رنگ: آشفته حال توفیق: آن است که خداوند اسباب را موافق خواهش بنده مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسند، ناراستی چاشنی: مزه حلاوت: شیرینی قرین: نزدیک، همدم، یار تدبیر: اندیشیدن، پایان بینی ابد: زمانی که آن را نهایت نباشد، متضاد ازل چنگ: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد</p>
<p>درس 2 یازدهم قاضی بست / زاغ و کبک</p>	<p>درس 2 یازدهم قاضی بست / زاغ و کبک</p>
<p>برنشستن: سوار شدن</p>	<p>سرسام: ورم مغز، سرگیجه پریشانی، هذیان</p>

توقیع: امضا کردن فرمان، مهر کردن نامه و فرمان	شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح
چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر	شراع: سایه بان، خیمه
حشم: خدمتکاران	صلت: بخشش
خیر خیر: سریع	ضیعت: زمین زراعی، وضعیعتک: زمین زراعتی کوچک
دربایست: نیاز، ضرورت	عقد: گردنبند
دوال: چرم و پوست، یک دوال: یک لایه، یک پاره	غزو: جنگ کردن با کفار
راغ: دامنه کوه، صحرا	فراخ تر: آسوده تر، راحت تر
رقعت: رقعه، نامه کوتاه	فرود سرای: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاق دیگر واقع شده
زر پاره: قراضه و خرده زر، زر سکه شده	باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران
مهمات: کارهای مهم و خطیر	کراهیت: ناپسندی
موکد: تاکید شده، استوار	گداختن: ذوب کردن
ناو: قایق کوچک از درخت میان تهی سازند	گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن
نماز پیشین: نماز ظهر	متقارب: نزدیک شونده، همگرا
وبال: سختی و عذاب، گناه	مخنقه: گردنبند
وزر: بار سنگین	مرغزار: چراگاه، علفزار، سبزه زار
جامه ها افکندند: گستردهی ها را گستردهی ها را مهیا کردند	مقرون: پیوسته، همراه
هنر آن بود: بخت یار بود، خوشبختانه	دریدن: شکستن
هزاهز: آشوب و فتنه ای که مردم را به جنبش در آورد	در جستن: پریدن، جستن، ناگهان و به سرعت به سوی چیزی یا
غریو: فریاد، صدای غرش، گریه و زاری	کسی رفتن
علت: بیماری	از آن جهان آمده: از مرگ نجات یافته
دوات: ظرفی که در آن مرکب بریزند، مرکب دان، جوهردان	کوشک: کاخ، کاخ تابستانی، خانه بزرگی در میان یک باغ
دبیر: نویسنده، کاتب	غزنین: شهری بزرگ نزدیک زابلستان
کافی: دانای کار، با کفایت	مثال داد: فرمان داد
در عهده این نشوم: مسئولیت این را به عهده نمیگیرم	بار دادن: اجازه ملاقات دادن
مرا چه افتاده است: به من چه ارتباطی دارد	آعاجی خادم: خادم مخصوص سلطان مسعود غزنوی
علی ای حال: به هر حال	زبر: بالا، فوق، متضاد زیر
لله در کما: خدا خیرتان دهد	افکار: مجروح، خسته
عرض ده: نمایش دهنده، ارائه کننده، نشان دهنده	بی شبهت: بی تردید، بی شک
اطبا: جمع طبیب، پزشکان	درست: تندرست، سالم
ایزد: خدا، آفریدگار	روضه: باغ، گلزار
خطوات: جمع خطوه، گام ها، قدم ها	سبحان الله: پاک و منزّه است خدا برای بیان شگفتی بکار می رود،
خیلتاش: گروه نوکران و چاکران	معادل شگفتا
زایل شدن: نابود شدن، برطرف شدن	ستدن: ستاندن، دریافت کردن
سور: جشن	صعب: دشوار، سخت
عز و جل: عزیز است و بزرگ و ارجمند	عارضه: حادثه، بیماری
فارغ شدن: آسوده شدن از کار	شاهد: زیبارو، محبوب، معشوق
فارغ شدن: آسوده شدن از کار	غرامت زده: تاوان زده، کسی که غرامت کشد

<p>فراغ: آسایش، آسودگی فیروزه فام: به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ قضا: تقدیر، سرنوشت محجوب: پنهان، مستور مطرب: آواز خوان، نوازنده ندیم: همنشین، همدم نکت: نکته ها یوز: یوزپلنگ جانوری شکاری، کوچکتر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می رود رود هیرمند: رودی بزرگ در سیستان خاست: بلند شد، خواست طلب کرد تر: خیس همایون: خجسته، مبارک، نیک بخت تاس: تشت مسی عزم: قصد چیزی کردن، اراده، قصد</p>	<p>اضطراب: پریشان حال شدن، آشفتگی، بی تابی، لرزیدن تشویش: بی آرامی، آشفتگی، اضطراب اعیان: جمع عین، بزرگان، اشراف، ثروتمندان استقبال: به پیشواز رفتن کسی، پذیره، پیشواز مستحق: سزاوار، شایسته، دارای استحقاق، محتاج، نیازمند متحیر: سرگشته، حیرت زده، حیران بشارت: خبر خوش دادن، نوید دادن، مژده، خبر خوش، نیکویی کتان: گیاهی است که از ساقه های الیاف آن در نساجی استفاده کنند توزی: منسوب به توز، پارچه کتانی نازک که نخست در شهر توز می بافتند درستم: سالم هستند، حالم خوب است اندیشه مند: متفکر، آنکه در فکر فرو می رود عرصه: میدان، فضای خالی جلوی خانه، حیاط نادره: بی مانند، بی نظیر القصه: خلاصه</p>
<p>درس 3 یازدهم/در کوی عاشقان</p>	<p>درس 3 یازدهم/در کوی عاشقان</p>
<p>صنم: بت، دلبر مرشد: ارشاد کننده، راهنما، پیشوا، متضاد مرید و سالک مشایخ: جمع مشیخه و شیخ، پیران علما، دانشمندان، مرشدان تکاپو: رفت و آمد به شتاب، جستجوی بسیار، کوشش برزن: کوی، محله طعن: سرزنش کردن، کنایه زدن، نیش زدن تشییح: دنبال جنازه رفتن خوش لقا: زیبا رو، خوش سیما زهد: پارسایی، پرهیزگاری شریعت: شرع، آیین، راه دین، مقابل طریقت عازم: رهسپار، راهی قدس الله روحه العزیز: خداوند، روح عزیز او را پاک گرداند محضر: محل حضور ملک: فرشته وعظ: اندرز، پند دادن ملقب: دارای لقب، لقب نهاده شده گریزیا: گریزان</p>	<p>رضوان: بهشت، نام فرشته که نگهبان بهشت است شبگرد: شبرو کبریا: بارگاه خداوندی متفق: همسو، هم عقیده، موافق مناسک: جمع منسک یا منسک، جاهای عبادت حاجیان، مجاز آداب آیین ها و رسم ها فره: شکوه، فروغ جلال، فروغ ایزدی که بر دل هر کس که بتابد او را بر دیگران برتری می دهد تماشا: نگاه کردن، گردش کردن، راه رفتن رهسپار: عازم، راهی، روانه، رهگذر سوختگان: عاشقان، عارفان نواحی: جمع ناحیه، کناره ها، اطراف شهر، حدود آوازه: شهرت، صیت بصیرت: دانایی، بینش حلب: شهری در سوریه ارشاد: راهنمایی کردن، تربیت معارف: جمع معرفت، علوم، دانش ها</p>

<p>غوغا: داد و فریاد، خروش، مردم بسیار و درهم آمیخته، جار و جنجال افغان: فغان، زاری، ناله، فریاد قافله سالار: سردار قافله، رئیس، سرپرست بالین: بستر، بالش خرد: کوچه، کم سال، ریز دریغ: افسوس، اسف، حسرت</p>	<p>ملامت: نکوهش، سرزنش کردن، بدگویی هیاهو: جار و جنجال، داد و فریاد، غریو طرز: روش، سبک، شکل، شیوه سیرت: خلق و خوی ما عادت، مذهب، روش سرآمد: برگزیده، نخبه، بالاتر بردباری: صبر، شکیبایی</p>
<p style="text-align: center;">درس 5 یازدهم / ذوق لطیف</p>	<p style="text-align: center;">درس 5 یازدهم / ذوق لطیف</p>
<p>استسقا: نام مرضی که بیما آب بسیار می خواهد بالبداهه: ارتجالاً، بدیهه گویی صباح: خوب روی و سفیدی رنگ انسان، زیبایی عندلیب: بلبل، هزارستان مسرت: شادی، خوشی متمکن: ثروتمند، دارا، جا گرفته کبوده: نام دهی غمگسار: غمخوار، دوست، گسار از مصدر گساردن به معنی خوردن و نوشیدن قوز: برآمدگی غیر طبیعی پشت انسان، خمیدگی پشت گیوه: نوعی کفش، پای افراز لطایف: جمع لطیفه، چیزهای نیکو و نغز، گفتار نرم و دلپذیر متعصب: غیر تمند مساعدت: همیاری، یاوری مسرور: شادمان، خشنود نکبت بار: فلاکت آمیز، پر مشقت نمد: پارچه ای کلفت که از پشم یا کرک مالیده می سازند و از آن جامه و کلاه و فرش درست می کنند شیر خوارگی: نوزادی توکل: کار خود را به خدا وا گذاشتن، به دیگری اعتماد کردن استحکام: محکم شدن، استوار شدن، استواری فروغ: روشنی، پرتو آرمان: آرزو، امید صراحت: آشکار شدن، وضوح و آشکار بودن سخن، روشنی قریحه: ذوق، استعداد طبع: استعداد، توانایی اصل: اساس</p>	<p>لکه: حالتی بین راه رفتن و دویدن همچون یورتمه اسب پالیز: باغ، بوستان، کشتزار، جالیز کورمال: حرکت با احتیاط در تاریکی قبا: نقطه، نوعی لباس بلند مردانه متأثر: اثر پذیرنده، اندوهگین، تحت تاثیر واقع شده اضداد: جمع ضد، چیزهای مخالف و مغایر با یکدیگر، آنان که با هم نا موافق اند مسجع: آهنگین، دارای آرایه سجع، سجع: آواز کبوتر بالجمله: خلاصه سلب: جدا کردن، کندن آغوز: اولین شیری که یک ماده به نوزادش می دهد انعطاف: نرمش، آمادگی برای سازگاری با محیط و، دیگران و شرایط تشرع: شریعت، مقابل طریقت تهنیت: مبارک باد گفتن، شادباش چابک: تند و فرز سبکسری: حماقت و فرومایگی، متضاد وقار شائبه: شک و گمان شعر تمثیلی: شعر نمادین و آمیخته به مثل و داستان فرخنده: مبارک، خجسته فرط: بسیاری، از حد گذشتن، چیره شدن، فراوانی بحران: آشفتگی و تغییر حالت ناگهانی، آشوب، بالاترین مرحله یک جریان مشیت: خواست، خواستن، سرنوشت هیبت: شکوه، از عظمت، ترس، هول حفره: سوراخ، گودال، قبر ادراک: دریافتن، فهمیدن، پی بردن فوران: جوشیدن، یا جهیدن آب و یا مایعی از جایی با فشار جوشش،</p>

<p>بسزا: سزاوار، شایسته فروگذاری: کوتاهی، قصور، مضایقه، اهمال اوراق، جمع اوراق، برگ ها، برگه ها دوشیزه: دختر، دختر شوهر نکرده فصیح: زبان آور، خوش سخن</p>	<p>جهیدن در افشان: شیرین سخن، شخص بلیغ و زبان آور چلچله: پرستو گرداگرد: اطراف، پیرامون، حوالی</p>
<p>درس 6 یازدهم / پرورده عشق</p>	<p>درس 6 یازدهم / پرورده عشق</p>
<p>رایت: بیرق، پرچم، درفش گزاف کاری: بیهوده کاری موسم: زمان، هنگام آسمان گیر: برافراشته، مشهور مهمل: محمل، کجاوه حلقه در گوش: غلام، متوسل مبتلا: گرفتار، در بلا افتاده، اسیر لکام: نام کوهی درماندن: ناتوان گشتن، بیچاره گشتن چاره ساز: علاج کننده حاجت گه: محل گرفتن حاجت، محل بر آورده شدن نیاز، بر آورنده نیاز</p>	<p>چاره گری: تدبیر، مصلحت اندیشی غایت: نهایت، به غایت: در حد نهایت، بی نهایت به اتفاق: همگی، متفق القول بر: آغوش، کنار جهد: کوشش، رنج بردن بخت: اقبال، شانس، طالع، نصیب رستگاری: رهایی، خلاصی، آزادی، نجات یافتگی خنیده نام تر گشتن: مشهور تر شدن، پر آوازه گردیدن سرشت: فطرت، آفرینش، طبع جهانگیر: گیرنده عالم، فتح کننده دنیا خویشان: اقوام</p>
<p>درس 7 یازدهم / باران محبت</p>	<p>درس 7 یازدهم / باران محبت</p>
<p>نفایس: جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گرانبها وسائط: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه به مدد یا از طریق آن به مقصود می رسند طین: گل، گل خشت / تین: انجیر طائف: شهری در عربستان دو اسب: شتابنده، چون سوار دارای دو اسب شباروز: شبانه روز تصرف کردن: مالک شدن، دست به کاری زدن دفین: مدفون، پنهان، زیر خاک رفته خازن: خزانة دار، نگهبان خزانة، فرشته مرصاد: محل رصد، کمینگاه، رصدخانه هیئت: شکل، ظاهر، دسته ای از مردم، صورت، کیفیت نشتر: بیشتر، چاقوی فلزی نوک تیز، تیغ جراحی</p>	<p>اعزاز: بزرگداشت، گرامی داشت الوهیت: خدایی، خداوندی ربوبیت: الوهیت و خدایی، پروردگاری تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن جلت: بزرگ است حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه خلیفه: خلیفه، جانشین رأفت: مهربانی، شفقت قبضه: یک مشت از هر چیزی مشتبه شدن: به اشتباه افتادن کوشک: قصر و هر بنای رفیع قهر: اجبار، خشم و غب، چیرگی اجرت: اجر، پاداش، دستمزد</p>

<p>دد: جانور درنده، جانور غیر اهلی ملول: اندوهگین، به ستوه آمده، دلتنگ، آزرده متلالی: درخشان، تابان مذلت: فرومایگی، خواری، مقابل عزت مشتبه: اشتباه کننده، دچار اشتباه مشعشع: درخشان و تابان مقرب: آن که نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده است ملکوت: عالم غیب، جهان بالا عزت: سربلندی، آبرو، احترام، ارجمندی ذوالجلالی: بزرگواری، صاحب جلال بودن، از صفات خدا تاب: توان، توانایی، طاقت، صبر غربت: نزدیکی، خویشی قالب: جسم، شکل، کالبد مردود: رد شده، طرد شده، غیر قابل قبول رستم دستان: رستم پسر زال دستان: لقب زال</p>	<p>اصناف: جمع صنف، انواع، ونه ها، گروه ها تلبیس: دروغ و نیرنگ سازی استحقاق: سزاواری، شایستگی بعد: دوری، فاصله خزاین: جمع خزینه و خزانه، گنجینه ها رغبت: میل و اراده، خواست سست عناصر: جمع سه عنصر، بی اراده، بی غیرت عنایت: توجه، لطف، احسان غنا: بی نیازی، توانگری قرب: نزدیک شدن، همجواری کبریایی: منسوب به کبریا، خداوند تعالی اکراه: اجبار، ناپسند داشتن تحریر: حیران شده، سرگشتگی، سرگردانی ذلیل: خار، زبون، پست ازل: زمانی بی آغاز، متضاد ابد نقش های بوقلمون: نقش های رنگارنگ، جلوه های گوناگون ید: دست</p>
<p style="text-align: center;">درس 8 یازدهم / باران محبت</p>	<p style="text-align: center;">درس 8 یازدهم / باران محبت</p>
<p>تازی: عرب تازیک، لفظی است ترکی، تازی، غیر ترک ویژه فارسی زبانان خرگه: خیمه بزرگ، سراپرده بزرگ سیماب گون: به رنگ جیوه، جیوه ای، سیماب، جیوه گران، سنگین، عظیم سینه مالان: سینه خیز سند: ورودی در مشرق زمین جیحون: رودی در آسیای صغیر شفق: سرخی آسمان بعد از غروب آفتاب رستاخیز: قیامت، به پا خاستن مردگان، جنبش</p>	<p>عافیت سوز: کشنده، برنده اختر: ستاره، کوکب نجم غلتیدن: گردیدن جسمی روی جسم دیگر، از پهلو به پهلو دیگر گشتن بی پایاب: عمیق: جای ژرف، جایی که عمق آن معلوم نیست برومند: رشید، قوی، بالغ، بارور دجله: رودی در عراق خوناب: خونابه، اشک خونین، خون آمیخته به آب معین: تعیین شده، مشخص گردیده، معلوم کریم: جوانمرد، بخشنده گران: سنگین، عظیم</p>
<p style="text-align: center;">درس 9 یازدهم / آغازگری تنها</p>	<p style="text-align: center;">درس 9 یازدهم / آغازگری تنها</p>
<p>موزون: هم آهنگ، خوش نوا وجد: سرور، شادمانی، خوشی ولایات: جمع ولایت، مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره</p>	<p>صفیر: بانگ و فریاد، آواز التهاب: برافروختگی، زبانه و شعله آتش تسخیر: تصرف کردن، چیرگی</p>

<p>می شود، خطه معادل شهرستان امروزی رنا: خوش قد و قامت، زیبا در اصل زن احمق فراخ: گسترده، وسیع لعاب: روکش مخصوصی که روی سفال و کاشی و مانند آن می کشند پهنه: ساحت، میدان، وسعت، گشادگی خزان: پاییز، خریف محشر: روز قیامت، جای گرد آمدن اجنبی: بیگانه، خارجی اذن: اجازه، فرمان اعطا: واگذاری، بخشش و عطا کردن افراط: از حد در گذشتن، زیاده روی اهتزاز: افراشتن، جنبیدن، به اهتزاز در آمدن، به حرکت در آمدن پرچم بختک وار: کابوس وار تحت الحمایگی: وضعیت یک دولت غالباً ضعیف در تعامل با دولتی قدرتمند در عرصه بین المللی که در چارچوب یک موافقتنامه بین المللی اختیار تصمیم گیری آن دولت در امور سیاسی خارجی و امنیتی به دولت قدرتمند واگذار شده است توازن: تعادل، برابری آز: حرص، طمع، زیاده خواهی رمق: توان، تاب، باقیمانده جان توفندگی: قوت کردن، غریدن، فریاد کردن، خروشدن سرسپردگی: فرمان بردن، تسلیم، تابع بودن نایب السلطنه: کسی که به نیابت از پادشاه امور سلطنت را به عهده بگیرد خوف: ترس، بیم عجاب: متعجب شدن، تعجب، حیرت منسجم: هماهنگ، با نظم و درست، ساختار یافته نهیب: فریاد، هراس، هیبت اسرا: جمع اسیر اعیاد: جمع عید، جشن ها طبع شعر: استعداد شعر گفتن منزوی: گوشه گیر، گوشه نشین، خلوت گزیدن</p>	<p>تفریط: کوتاهی کردن در کاری چنبره زدن: چنبر زدن، حلقه زدن، حلقه های خورد یا بزرگ دایره ای شکل زدن خصال: جمع خصلت، خوی ها، خواه نیک باشد یا بد دارالسلطنه: پایتخت، محل اقامت پادشاه زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک که در زمان صفویه و قاجار روی شتر می بستند شایق: آرزومند، مشتاق جنون: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی درایت: آگاهی، تدبیر دهشت بار: ترس آور، هراس انگیز زبونی: فرومایگی، درماندگی طاقت فرسا: توان فرسا، غیر قابل تحمل غیرت: حمیت، رشک بردن، تعصب کورسو: نور اندک، روشنایی کم معبد: پرستشگاه، محل عبادت مقر: معلوم، تعیین شده موعد: هنگام، زمان امتداد: کشش، درازی، کشیده شدن، طول رعیت پروری: رعایت کردن حال رعیت و زیردستان طوایف: جمع طایفه، قبیله ها تباهی: فساد، نابودی، خرابی قبایل: جمع قبیله، تیره ها، دودمان ها تصرف: به دست آوردن، مالک شدن، تصاحب محض: خالص، ناب، بدون ترکیب چیرگی: پیروزی، تسلط، غلبه مصمم: با عزم و اراده، آن که تصمیم به کاری گرفته باشد چابک: زرنگ، ماهر، زبردست، تند و سریع مهیب: ترسناک، سهمگین ذهنیت: نوع تفکر، بینش رغبت: میل، خواست، اراده صلیب سرخ: سازمانی بین المللی برای کاهش دردهای انسان و پیشرفت بهداشت عمومی این سازمان در جنگها به عنوان نیروی بی طرف بیماران و آسیب دیدگان را کمک می کند</p>
<p>درس 10 یازدهم / رباعی های امروز</p>	<p>درس 10 یازدهم / رباعی های امروز</p>

<p>تابناک: درخشان، نورانی سترک: بزرگ، عظیم کلاف: نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند، ریسمان پیچیده گرد دوک محوطه: پهنه، میدان گاه، صحن مشک: انبان، خیک، پوست گوسفندی که آن را درست و یک جا کنده باشند و در آن مایت و آب نکه دارند نیلی: به رنگ نیل، کبود فتح: پیروزی، تسخیر کردن، گشودن نظیر: مانند، مثل ماتم: غم، مصیبت، سوگ</p>	<p>بار: اجازه، رخصت، بار عام: پذیرایی عمومی شرفیابی همگانی، مقابل بار خاص پذیرایی خصوصی چنبر: چنبره، گردنبند، طوق، حلقه رستن: رها شدن، نجات یافتن رشحه: قطره، تراوش کرده و چکیده یم: دریا عرش: آسمان نهم، فلک الافلاک، تخت پادشاهی کل کشیدن: هلهله شادی کردن، بانگ شادی حلول: آغاز، وارد شدن، فرود آمدن در جایی نهضت: جنبش، قیام سهیم: شریک</p>
<p>درس 11 یازدهم / یاران عاشق</p>	<p>درس 11 یازدهم / یاران عاشق</p>
<p>بیرق: پرچم، رایت، علم ژاله: شبنم، قطره ای که روی برگ گل یا گیاه قرار میگیرد سمند: اسب، اسب زرد رنگ سیمینه: منصوب به سیم، سیمین، ساخته شده از سیم یا نقره یل: پهلوان، دلاور، شجاع کران: کرانه، کنار، طرف، جای یابان یافتن چیزی هلا: صوت تنبیه و ندا که برای آگاهاندن به کار میرود هان: صوت آگاهی، به هوش باش آلاله: شقایق، لاله سرخ مدار: جای دور زدن و گردیدن برکه: آبگیر، حوض آب بیعت: پیمان، عهد</p>	<p>روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی مرهم: هر دارویی که روی زخم گذارند، التیام بخش منکر: انکار کننده تابان: روشن، تابنده، درخشان نودمیده: تازه روییده دف: یکی از سازهای ضربی کینه: دشمنی، عداوت گنجینه: خزانه، جای نگه داری سیم و زر آدینه: روز جمعه آخرین روز هفته آفاق: جمع افق، کرانه های آسمان، کرانهها آیین: دین، مذهب، کیش انکار: باور نکردن، نپذیرفتن</p>
<p>درس 12 یازدهم / کاوه دادخواه</p>	<p>درس 12 یازدهم / کاوه دادخواه</p>
<p>زخم درای: ضربه پتک، درای، در اصل زنگ کاروان سپردن: پایمال کردن، زیر پا گذاشتن سبک: در اینجا به معنای فوراً و سریع کاربرد دارد غو: نعره کشیدن، فریاد، خروش، غریو فایق: برگزیده، پیروز گزه: گز، کوپال، عمود آهنین</p>	<p>اژدها پیکر: در شکل و هیئت اژدها دارای نقش اژدها اژدها فش: مانند اژدها، ضحاک اساطیر: جمع اسطوره، افسانه ها و داستانهای خیابان و پهلوانان ملل قدیم پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توزیع کنندگان حکومت بیداد پایمردی: خواهشگری، میانجیگری، شفاعت</p>

<p>گرزه گاوسر: گرز فریدون که به شکل گاو میش از فولاد ساخته بودند</p> <p>لاف زدن: خودستایی کردن، دعوی باطل کردن</p> <p>مجرد: صرف</p> <p>محضر: استشهاد نامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود</p> <p>نفیر: فریاد و زاری با صدای بلند</p> <p>نوند: اسب، اسب تندرو</p> <p>هنر: فضیلت، معرفت، علم</p> <p>یکایک: ناگهان</p> <p>دیوزاد: دیو نژاد، زاده، زاده شده از دیو، بچه دیو</p> <p>کهنتر: کوچکتر، خوردتر</p> <p>مهتر: بزرگ، رئیس، سرور، متضاد که تر بخرد: خردمند، حکیم</p> <p>گو: پهلوان، دلیر</p> <p>برنا: جوان، زیبا</p> <p>کیهان خدیو: خدای جهان</p> <p>فرزانه: دانشمند، حکیم</p> <p>تسکین: آرام کردن، ساکن کردن، آرامش</p> <p>منش: خوی، سرشت</p> <p>خبیث: ناپاک، بدسیرت</p> <p>گزند: آسیب، چشم زخم</p> <p>فراز: بلندی، اوج</p> <p>سترک: بزرگ، عظیم</p> <p>منزل: جا، مکان، مقصد، خانه</p> <p>شهره: مشهور، نامی</p>	<p>پشت پای: روی پا، سینه پا</p> <p>تفرج: گشت و گذار، تماشا، سیر و گردش</p> <p>خوالیگر: آشپز</p> <p>درفش کاویان: درفش ملی ایران در عهد سامانی، نماد پیروزی</p> <p>دژم: خشمگین</p> <p>خدایو: پادشاه، خدا</p> <p>کیهان: کیهان، جهان</p> <p>براندیشیدن: ترسیدن</p> <p>آهرمن: اهریمن، دیو، مقابل یزدان</p> <p>فتراک: ترکبند، تسمه و دوالی که از عقب به زین می آویزند</p> <p>برگستوان: زره، پوششی که در قدیم به هنگام جنگ بر روی اسب می گذاشتند یا خودشان می پوشیدند</p> <p>سوفار: دهانه تیر، بخش انتهایی تیر که در چله کمان گذاشته میشود</p> <p>شوخ: چرک، خوشحال، گستاخ</p> <p>الحاح: اصرار در خواست کردن</p> <p>بازارگاه: کوچه سرپوشیده که از دو سو دارای دکان باشد، در متن درس مقصود اهل بازار است</p> <p>ترگ: کلاه خود</p> <p>خجسته: فرخنده، مبارک</p> <p>درفش: پرچم، بیرق</p> <p>سپهبد: فرمانده و سردار سپاه</p> <p>موبدان: پیشوایان روحانی زرتشتی</p> <p>چرمین: از جنس چرم، چرمی</p> <p>ضحاک: معرب اژی دهاک مساوی با اژدها</p> <p>خوی: خصلت، عادت</p> <p>بدر: ماه شب چهارده، ماه کامل</p> <p>خلد: بهشت، جاوید، همیشگی</p>
<p>درس 14 یازدهم / حمله حیدری</p>	<p>درس 14 یازدهم / حمله حیدری</p>
<p>ضرب: زدن، کوفتن</p> <p>غزا: پیکار، جنگ</p> <p>غضنفر: شیر</p> <p>هژبر: شیر</p> <p>قبا: نوعی جامه جلو باز که دو طرف جلوی آن با دکمه بسته می شود</p>	<p>ابرش: اسبی که بر اعضای او نقطه ها باشد،</p> <p>برافراختن: برافراشتن، بلند کردن</p> <p>پور: پسر، فرزند</p> <p>تپیدن: بی قراری و اضطراب نمودن، از جایی رستن و لرزیدن</p> <p>حرب: آلت حرب و نزاع، مانند شمشیر، خنجر، نیزه</p> <p>خدو: آب دهان، توفو</p>

<p>همرزم: حریف، هم نبرد علم کرد: بالا برد لخت لخت: پاره پاره، قطعه قطعه زهره چشم: نگاهی که از روی خشم و غضب باشد بینداخت: بزد گریبان: یقه، بخشی از جامه که گردن را دربر میگیرد چاک چاک: پاره پاره ماهر: چیره دست، استاد وصی: کسی که وصیت کننده او را مامور اجرای وصیت خود کند، کفیل، وکیل تیغ: شمشیر، هر چیز برنده دریغ: افسوس، اسف اخلاص: دوستی پاک و بی ریا داشتن، خلوص نیت داشتن دغل: مکر و حيله، حيله گر کاهلی: سستی و تنبلی گوهر: اصل، نژاد، ذات، سرشت آغشته: آمیخته شده با چیزی، هم داده هول: ترس، هراس</p>	<p>دستوری: رخصت، اجازه دادن رزمگه: مخفف رزمگاه، میدان جنگ ژنده: بزرگ و مهیب ژبان: خشمگین امتناع: خودداری از پذیرفتن امری یا انجام دادن کاری آوردگاه: میدان جنگ، نبردگاه حبیب: دوستدار، یار، از القاب رسول اکرم(ص) سهمگین: هراس انگیز، ترس آور کیش: آیین، مذهب، دین کیمیا: اکسیر، مادهای که به عقیده قدما می توانست مس را به طلا تبدیل کند و خاصیت درمانی نیز دارد منزه: پاک و بی عیب یم: دریا سپهر: آسمان، فلک خصم: دشمن افلاک: جمع فلک، آسمانها، چرخ ها خاییدن: جویدن، چیزی را با دندان نرم کردن شاهد: زیبا رو</p>
<p>درس 15 یازدهم / کبوتر طوفدار</p>	<p>درس 15 یازدهم / کبوتر طوفدار</p>
<p>متواتر: پی در پی مطلق: رها شده، آزاد مطوقه: طوق دار، دارای گردنبنده (طوق، عقد، قلاده، مخنقه) مظاہرت: یاری کردن، پشتیبانی مناصحت: اندرز دادن مواجب: جمع موجب، وظایف اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است موالات: دوستی، یاری کردن، پیروی کردن همگنان: جمع همگن، هم نوعان، همه مرغزاری: چمنزار، سبزه زار ستیزه روی: گستاخ و پرو سر: رئیس صافی: پاک، بیغش، خالص صواب: درست طاعنان: سرزنشگران، عیب جوینان</p>	<p>اختلاف: دفت و آمد استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن تخلص: رهایی التفات: توجه بر اثر: به دنبال، اثر: رد پا تک: دویدن جال: دام و تور خایب: ناامید، بی بهره راه تافتن: راه را کج کردن، تغییر مسیر دادن زه آب: آبی که از سنگی از زمین می جوشد زاغ: کلاغ، غراب ساعتی بود: مدتی گذشت، مدتی منتظر ماند روزگار گذاشتندی: روزگار می گذرانند به تک ایستاد: شروع به دویدن کرد هر یک خود را میکوشیدند: هریک برای رهایی خود تلاش می</p>

<p>عقده: گره، پیچیدگی قفا: پشت، پشت گردن گرازان: جلوه کنان و با ناز راه رونده گشن: انبوه، پرشاخ و برگ متصيد: شکارگاه رخصت: اجازه، اذن دادن ریاحین: جمع ریحان، گل‌های خوشبو زمرد: سنگ قیمتی به رنگ سبز سیادت: سروری، بزرگی شکاری: منسوب به شکار می رود صید نخجیر مجادله: جدال و ستیز مطاوعت: فرمانبری معونت: یاری ملالت: آزرده‌گی، به ستوه آمدن ملامت: سرزنش باری: خلاصه، القصه، در هر صورت فرجام: پایان، انجام، نتیجه من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود: من نیز ممکن است به چنین حادثه ای گرفتار شوم تجارب: جمع تجربه، آزمایش‌ها ستیزه روی: پرخاشجوی، جنگ خواه تعجیل: شتاب کردن مکرر: تکرار شده، بارها، به دفعات بگزارند: به جا آورند، انجام دهند فراغ: آسایش، آسوده شدن، راحتی مکرمت: بزرگی، جوانمردی خصلت: خوی، صفت دکون میز سلیمون: عامیانه دکان میرزا سلیمان کمسیون: کلمه ای فرانسوی، مجمعی برای تحقیق و مطالعه در باره طراحی یا مسئله ای تشکیل شود</p>	<p>کردند سر خویش گرفت: راه خود را پیش گرفت گریزگاه: جایی گریختن و فرار، مفر خمیر: باطن انسان، اندرون دل ارباب: دارا، مالک، پرورش دهندگان، جمع رب اعتذار: پوزش خواستن، عذر خواهی ردا: بالا پوش، جبه که روی لباس های دیگر پوشند مانستن: مانند شدن، مشابهت شدن، شبیه بودن امام: راهنما، پیشوا اولی تر: شایسته تر، سزاوارتر اهمال: سستی، کاهلی تعاون: همیاری تکفل: عهده دار شدن تیمار: مواظبت، مراقبت ثقت: اطمینان، اعتماد کردن حبه: دانه دها: زیرکی و هوش ملول: سست و ناتوان، آزرده منقطع: بریده، قطع شده مواضع: جمع موضع، جایها موافق: همراه، همفکر مودت: دوستی، محبت، دوستی گرفتن ناحیت: ناحیه، سرزمین نزه: باصفا، خوش آب و هوا ورطه: مهلکه، خطر و دشواری وقیصت: سرزنش، بدگویی درفشان: درخشان، تابان سیرت: طریقه، شیوه، خلق و خوی، عادت ستوده: مدح شده، ستایش شده، پسندیده رغبت: میل، خواستن، اراده سبیل: راه، روش</p>
<p>درس 16 یازدهم / قصه عینکم</p>	<p>درس 16 یازدهم / قصه عینکم</p>
<p>قران: واحد پول ایران در عهد قاجاریه و اوایل پهلوی قوال: در اینجا مقصود بازیگران نمایش های دوره گردی است</p>	<p>بور: سرخ، بور شدن: شرمنده شدن، خجلت زده شدن تعلیمی: عصای سبکی که به دست گیرند</p>

<p>حدت: تندى، تيزى، خشم موهبت: بخشش، عطيه، چيزى كه بخشيده شود شمايل: شكل، صورت، تصوير شوخ: طبع، بذله گو نقال: قصه خوان، افسانه گو مسحور: سحرزده، جادو شده، فريفته مهملى: اهمال، سستى يفور: ستبر، درشت و بدشكل لاتى: بى چيزى سخت، افلاس چنته: نوعى كيسه متمدن: داراى تمدن، شهرنشين متجددانه: نوگرايانه، روشنفكرانه كذا: اينچنين، چنين قداره: جنگ افزار شبيه شمشير پهن و کوتاه فرنگى مآب: كسى كه به آداب اروپايى ها رفتار مى كند، متجدد سو: ديد، توان بينايى ابلاغ: رساندن نامه يا پيام به كسى ارك: قلعه، دژ بروبر: بادقت، خيره خيره تائر: اثر پذيرى، اندوه مشروعيت: منطبق بودن رويه هاى قانونگذارى و اجرايى حكومت با نظر مردم آن كشور مضحك» خنده آور، مسخره آميز مغتنم: با ارزش، غنيمت شمرده شده موقر: با وقار، متين تجدد: نو شدن، تازه شدن، گرايش به نواخواهى مترك: سخنى كه از روى طعنه و شوخى به كسى گفته شود افسار گسيخته: گستاخ، وحشى، بى پروا هردمبيل: بى نظمى، بى قاعده هپل هاپول: بى ترتيب، بى قاعده، نامرتب ولنگارى: بى قيدى، سهل انگارى روضه: مطلب و اشعارى كه هنگام عزا و سوگوارى مى خوانند، باغ مرثيه: شعر يا سخنى كه در متن و سوگوارى مورد خواننده مى شود، سوگ سرود قوزبالاقوز: كنايه از مشكل مضاعف ظن: گمان بردن، متهم كردن، گمان، حدس مهيب: ترسناك، سهمگين</p>	<p>تلمذ: شاگردى كردن، آموختن چله: زه كمان، روده تابيده كه بر كمان بندند عيار: خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاكي تمام عيار: كامل و بى نقصان، پاك خالص فرام: فريم، قاب عينك كلون: قفل چوبى كه پشت در نصب مى كنند و در را با آن مى بندند مسامحه: آسان گرفتن، ساده انگارى هست و نيست: قطعاً هفت صندوقى: نوعى نمايش دوره گردى كه با اجراى نمايش هاى رو حوضى اسباب سرگر مى و خنده مردم را فراهم مى كردند اين گروه ها وسايل و ابزار خود را در صندوق هاى مى نهادند پجاذبه ترين و كاملترين گروه آنهايى بودند كه هفت صندوق داشته اند به هر يك از بازيكران اين گروه قوال يا قوالك مى گفتند چرتكه: شمارشگر، وسيله و چهارچوب هاى كه داراى چند رشته مهره هاى چوبين است كه به سيم كشيده شده اند و با آن اعداد را محاسبه و جمع و تفريق مى كنند رفعت: اوج، بلندى، بالايى شمايت: سركوفت، سرزنش، ملامت شوربا: آش ساده كه با برنج و سبزى مى پزند صورتك: چهره مصنوعى كه چهره اصلى را مى پوشاند و در آن سوراخ هاى براى چشم و دهان تعبیه شده است، نقاب قداره كش: كسيكه با توسل به زور، به مقاصد خود مى رسد قلاگردن: كلك زدن، كمين كردن براى شيطنت محقر: كوچك مخاطره: خطر، در خطر افكندن خفت: خوارى، ذلت، سبكى بدنهاد: بدسرشت، بدطبنت، بدذات طهارت: پاك گرديدن، پاكي، وضو گرفتن رعيت: عموم مردم، بنده مردم تحت فرمان پادشاه يد: دست خوف: ترس، بيم تأمل: در تفكر، انديشيدن قلدر: قوى، گردن كلفت نخ قند: نوعى نخ محكم كه قديم آنرا دور كله قند مى پيچيدند شرارت: فتنه انگيزى، بدى كردن موصوف: وصف شده، تعريف شده طالع: طلوع كننده، اقبال</p>
---	--

مبهوت: سرگردان، حیرت زده	
درس 17 یازدهم / خاموشی دریا	درس 17 یازدهم / خاموشی دریا
<p>برزیگر: دهقان، کشاورز واستادن: پس گرفتن، باز گرفتن، واستدن چراغدان: جایی یا ظرفی که در آن چراغ بگذارند هیاهو: جارو و جنجال، داد و فریاد</p>	<p>فروتنی: تواضع، افتادگی رغبت: میل، خواستن زنهار: بپرهیز، برحذر باش، صوتی که هنگام تنبیه و تحذیر به کار می رود</p>
درس 18 یازدهم / خوان عدل	درس 18 یازدهم / خوان عدل
<p>بحر: دریا فراز: بالا، بلندی، قله طنین: بانگ، صدا، انعکاس تکامل: به کمال رسیدن، کامل شدن وجد: ذوق، شووق، شادی صخره: سنگ بزرگ و سخت، تخته سنگ چالاک: چابک، تند و فرز حشر: رستاخیز، قیامت عصیان: نافرمانی، معصیت مکافات: پاداش، جزا، کیفر مقید: گرفتار، بسته، در قید شده اسما: اسمها، نام ها آمین: کلمه ای است که پس از دعا گویند، بر آور، بپذیر: اجابت کن، چنین باد اختران: ستاره ها، انجام</p>	<p>بر: خشکی، بیابان مبدل ساختن: دگرگون ساختن، تغییر دادن مطلق: بی شرط و بی قید ممد: مدد کننده، یاری کننده هلهله: سروصدای حاکی از شادی، جوش و خروش رضا: رضایت، خوشنودی فرسنگ: واحدی برای اندازه گیری مسافت، تقزباً شش کیلومتر، فرسخ می گسلد: جدا می شود از مصدر گسستن به معنی بریدن، جدا کردن و جدا شدن خوان: سفره فراخ و گسترده رستن: نجات یافتن، رها شدن ریشخند: تمسخر شعف: خوشی، شادمانی معتبر: محترم، ارزشمند مفرح: شادی بخش، نشاط آور</p>
درس 1 دوازدهم / ملکا ذکر تو گویم	درس 1 دوازدهم / ملکا ذکر تو گویم
<p>اعراض: روی گرداندن از چیزی رویگردانی، انصراف انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی انبساط: حالتی که در آن احساس بیگانگی، ملاحظه و رو دربایستی نباشد، خودمانی شدن تضرع: زاری کردن، التماس کردن باسق: بلند</p>	<p>قسیم: صاحب جمال جسیم: خوش اندام نسیم: خوش بو وسیم: دارای نشان پیامبری کاینات: جمع کاینه، همه موجودات جهان کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن</p>

مراقبت: در اصطلاح عرفانی کمال توجه بنده به حق و یقین براینکه خداوند در همه احوال عالم بر ضمیر اوست نگاه داشتن دل از توجه به غی حق

مزید: افزونی، زیادی

منسوب: نسبت داده شده

حلیه: زیور زینت

دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می دهد یا از او پرستاری می کند

ربیع: بهار

روزی: مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه بدست می آورد یا به او برسد

وظیفه: روزی، رزق مقرر و معین

صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر

عاکفان: جمع عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند

فاحش: آشکار، واضح

فراش: فرش گستر، گسترنده فرش

قدوم: آمدن به، آمدن، قدم نهادن، فرا رسیدن

منت: سپاس، شکر، نیکویی

منکر: زشت و ناپسنداره

مکاشفه: کشف کردن و آشکار ساختن در اصطلاح عرفانی پی بردن به حقایق است

نبات: گیا رُستنی

ورق: برگ

وظیفه: مقرری وجه معاش

معاملت: اعمال عبادی، احکام عبادات شرعی در متن درس مقصود همان کار مراقبت و مکاشفات است

مفرح: شادی بخش، فرح انگیز

ممد: مدد کننده، یاری رساننده

طاعت: عبادت کردن، فرمان برداری کردن، عبادت

قربت: نزدیکی

حیات: زندگی، زنده بودن

ذات: جوهر دو گوهر، حقیقت هر چیز، سرشت، طبیعت

به جای آورد: انجام دادن، ادا کردن

بی دریغ: بی مضایقه

صبا: باد خنک و لطیفی که از جانب شمال شرقی می وزد

زمردین: برنج زمرد منسوب به زمرد

بنات: جمع بنت بندی، دختران

بنان: سرانگشت، انگشت

تاک: درخت انگور رز

تتمه: باقیمانده، تتمه دور زمان: مایه تمامی به کمال گردش روزگار، مایه تمامی به کمال دور زمان رسالت

پویدن: حرکت سوی مقصدی برای به دست آوردن و جستجوی چیز، تلاش و رفتن

تحفه: هدیه، ارمغان

ثنا: ستایش، سپاس

جزا: پاداش کار نیک

جلال: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد

جود: بخشش، سخاوت، کرم

حکیم: دانا به هر چیز، دارای راست کردار، از نامهای خداوند تعالی به این معنی که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیپوده انجام نمی دهد

رحیم: بسیار مهربان از نام ها و صفات خداوند

روی: چهره، امکان، راه

سرور: شادی، خوشحالی

سزا: سزاوار، شایسته، لایق

شبه: مانند، مثل، همسان

عز: ارجمندی، گرمی شدن، مقابل دُل

فضل: بخشش، کرم

کریم: بسیار بخشنده، بخشاینده از نام ها و صفات خداوند

مَلِک: پادشاه، خداوند

نماینده: آنکه آشکار و هویدا می کند، نشان دهنده

وهم: پندار، صور، خیال

یقین: بی شبهه و شک بودن امری که واضح و ثابت شده است

تحیر: سرگستگی، سرگردانی

تقصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن

خوان: سفره، سفره فراخ و گشاده

شفیع: شفاعت کننده ی

عصاره: شیره، آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آید

شهد: عسل، شهد فایق، عسل خالص

فایق: برگزیده، برتر

قبا: جامه ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوند

<p>معترف: اقرار کننده، اعتراف کننده از بهر: برای فرمانبردار: کسی که فرمان کسی را می پذیرد و اجرا می کند، مطیع، رام، تابع خبر: حدیث سخنی که از پیامبر باشد مصطفی: برگزیده شده، برگزیده کریم: بسیار بخشنده، بخشاینده بلغ العلی بکماله: به واسطه کمال خود به مرتبه بلند رسید کشف دجی به جماله: با جمال نورانی خود تاریکی ها را برطرف کرد دجی: تاریکی ها در تاریکی ها ی شب شب جمعه، توجیه حسننت جمیع خصاله: همه خوبیها و صفات زیبا برای اوست صلو علیه و آله: بر او و خاندانش درود فرست پربشان روزگار: بدحال، تیره روز اجابت: پذیرفتن، قبول کردن جلال و علا: بزرگ و بلند قدرتر است ایزد: آفریدگار، خدا، فرشته، یزدان سبحانه و تعالی: او پاک است و بلند مرتبه جلال: بزرگی، عظمت، سرافرازی، قدرت، شکوه ما عبدناک حق عبادتک: تو را چنان که شایسته است پرستش نکردیم جمال: زیبایی ما عرفناک حق معرفتک: تو را آنگونه که سزاوار شناخت تو است نشناختیم برآمدن: بلند شدن</p>	<p>مهد: گهواره موسم: فصل، هنگام، زمان مفخر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند ، مایه ناز مطاع: فرمانروا و اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می برد نبی: پیغمبر، پیام آور، رسول واصفان: جمع واصف، وصف کنندگان، ستاینندگان اطفال: کودکان، بچه ها، جمع طفل فلک: آسمان، سپهر گردون صاحبدل: عارف اهل حال، آگاه، روشن ضمیر جیب: گریبان، یقه سر به جیب مراقبت فرو بردن: در حالت تأمل و تفکر عارفانه قلب خود را از هر چه غیر خدا حفظ کردن مستغرق: غرق شده تحفه: هدیه، رهاورد، ارمان، پیشکش مدعی: ادعا کننده، خواهان قرینه: علامت و اثر، علامت و نشانه های که دلیلی باشد برای پی بردن به چیزی، شبیه حیرت: سرگشتگی، سرگردانی، شگفتی کلک: قلم نی بط: مرغابی پنداشتن: خیال کردن، تصور کردن، فرض کردن، گمان کردن فرو گذاشت: رها کرد، ترک کرد، اهمال کرد قصدی نپیوستی: حرکتی انجام نمی داد، کاری نمیکرد ثمرت: ثمره، حاصل، نتیجه تجربت: تجربه، آزموده، آزمایش</p>
<p>درس 2 دوازدهم / مست وهوشیار</p>	<p>درس 2 دوازدهم / مست وهوشیار</p>
<p>درهم: درم، مسکوک نقره که در گذشته به عنوان پول رایج رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده است در متن درس ، پول است. وزن و ارزش دینار در دوره ها و مناطق مختلف متفاوت بوده است صنعت: پیشه، کار، حرفه صنعت: فن، پیشه، حرفه عار: رسوایی، عیب، ننگ داشتن تار: رشته ای که در طول پارچه بافته می شود، رشته نخ پود: رشته که در پهنای پارچه بافته میشود، رشته نخ</p>	<p>ادیب: آداب دان، ادب شناس سخندان، در متن درس به معنای معلم و موبی است خمار: می فروش خانه خمار: میخانه داروغه: پاسبان، نگهبان، شبگرد مدام: همیشه، پیوسته وجه: ذات، وجود دارالملک: پایتخت، حکومت نشین، دارالملک آن من: متعلق به من، برای من</p>

<p>عیش: خوش، شادی، خوشگذرانی مرتبه: پایه، مزلت، درجه شأن گرو: دارایی چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می شود گرو بردن: مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتند و نزد خود نگه داشتن واعظ: پند دهنده، سخنور اندرزگو گریبان: یقه، جیب بدین سان: به این گونه، به این رسم و عادت صواب: درست، راست مکتب: جای درس خواندن، مدرسه، مفرد مکاتب حقایق: درستی ها، راستی ها، جمع حقیقت بالله: به خداوند قسم غریق: غرق شده</p>	<p>راهرو: سالک، مسافر منظر: جای نگرستن، نظر انداختن مدار: گمان مکن، میندار (در دل مدار: گمان مبر، نگران نباش) والی: حاکم، فرمانروا محتسب: مامور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ می بندند اکراه: ناخوشایند بودن، ناخوشایند داشتن امری تزویر: نیرنگ، دورویی، ریاکاری حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم ذوالجلال: خداوند بزرگواری، صاحب بزرگی زاهد: پارسای گوشه نشین که میل به دنیا با تعلقات ندارد صواب: درست، پسندیده، مصلحت غرامت: تاوان جبران خسارت مالی و غیر آن</p>
<p>درس 3 دوازدهم / آزادی</p>	<p>درس 3 دوازدهم / آزادی</p>
<p>اجانب: جمع اجنبی، بیگانگان احداث شدن: ساخته شدن استقرار: برپایی، برقرار و ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی مستقر شدند ثابت قدم: ثابت راه و ثابت است دارای اراده قوی مسلک: روش، طریق موافق: هم رأی، همراه غرقه: غرق شده، در آب فرو رفته اهرم: اهریمن، شیطان، دیو فراغت: آسایش، راحتی محفل: انجمن، گروه، مجلس</p>	<p>بیت الحزن: خانه غم، ماتم کده (بیت الاحزان: خانه غمها جای بسیار غم انگیز طبق روایات نام کلبه ای است که حضرت یعقوب در آن در غم فراق یوسف گریه می کرده است) سلسله جنبان: محرک آنچه دیگران را به کاری بر می انگیزد طرف: کناره، کنار جم: جمشید بدرقه: مشایعت، همراهی صاحب قلم: نویسنده، فاضل طایر: پرواز کننده، پرنده قدس: بهشت، پاکی جداره: دیوار</p>
<p>درس 5 دوازدهم / دماوندیه</p>	<p>درس 5 دوازدهم / دماوندیه</p>
<p>نحس: شوم، مدیون، بداختر میان: کمر شیر سپهر: آفتاب بنواخت: بزد نی ام: نیستم</p>	<p>آوند: آونگ، آویزان، آویخته بگسل: پاره کن، جدا کن، در متن درس نابود کن پس افکند: پس افکنده، میراث سریر: تخت پادشاهی، اورنگ سعد: خوشبختی، متضاد نحس، اختر سعد: سیاره مشتری است که</p>

<p>کافور: ماده ی خوشبو و سفید رنگ خم: ظرف سفالی بزرگ فسرده: یخ زده، منجمد عطا: بخشش، دهش دم: نفس، مجازاً صحبت و همنشینی همی گوی: بگو همی خند: بخند سیاه بخت: بدبخت، بد اختر برکش: بالا ببر، بردار تزویر: نیرنگ، دورویی، ریاکاری، مکر کردن هرج و مرج: بی قانونی، بی نظمی، فتنه و آشوب هتاکی: پرده دری، آبروریزی عن قریب: به زودی، به همین زودی کاجی: غذای شبیه حلوا که از شکر آرد و روغن درست کنند بالا غیرتاً: از روی جوانمردی و گذشت مواضع: جاها، مکان ها، جمع مواضع چموش: سرکش شرارت: فتنه انگیزی بدی کردن: بدخواهی بُهت: تحیر، تعجب، حیرت / هم خانواده مبهوت جور: ستم و بیداد، ظلم ضربه: ضربت</p>	<p>به سعد اکبر مشهور است سفله: فرومایه کرزه: ویژگی نوعی مار سمی و خطرناک معجز: سرپوش، روسری اورند: اورنگ، تخت، مجازاً فر و شکوه، شأن و شوکت ارغند: خشمگین، قهر آلود زل زد: با چشمی ثابت و بی حرکت به چیزی نگاه کردن ستوران: جمع ستور حیوانات چهار پا خاصه اسب استر و خر سلانه سلانه: آرام آرام، به آهستگی شرزه: خشمگین، غضبناک ضما: مرهم دارو که به جهت جراحت نهند ضماذ کردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن عامل تخریب: شخصی نظامی که کارش نابود کردن هدفهای نظامی به وسیله انفجار و کار گذاشتن تله های انفجاری است فغان: ناله و زاری، فریاد کلوخ: کاه گل خشک شده به صورت سنگ پاره، گل خشک شده به درشتی مشت یا بزرگتر کله خود: کلاه خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می گذارند معطل: بیکار، بلا تکلیف، معطل کردن: تأخیر کردن، درنگ کردن گیتی: جهان، دنیا، روزگار سیم: نقره دلبند: عزیز و محبوب وارستن: خلاص شدن و راهیدن، آزاد گشتن</p>
<p>درس 6 دوازدهم / نی نامه</p>	<p>درس 6 دوازدهم / نی نامه</p>
<p>دمساز: مونس، همراز، درد آشنا تریاق: پادزهر بیگاه شدن: فرارسیدن هنگام غروب یا شب ایدون: این چنین ایدونک: ایدون که عرضه دهد: بیان کند مستغرق: مجذوب، شیفته، مستغرق گشتن، حیران و شیفته شدن حسب: برابر، اندازه، بر طبق سور: جشن، عروسی</p>	<p>حریف: دوست، همدم، همراه پرده: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه های مرتب بدحالان: کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق کند است خوشحالان: رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان هستند دستور: اجازه، راهنما، وزیر شرح شرحه: پاره پاره، شرحه، پاره گوشتی که از درازا بریده باشند اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب در متن درس کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی اسلوب: شیوه، گونه، طرز از ظن خود: در حد فهم خود</p>

<p>شیون: ناله، ماتم زاری، فریاد که در مصیبت و محنت برآرند مستمع: شنونده، گوش دارنده مستور: پوشیده، پنهان نفیر: فریاد و زاری به صدای بلند نیستان: نیزار، جایی که نی فراوان روییده باشد، غم دوری، هجران جدایی نیست باد: نابود باد</p>	<p>ظن: گمان و پندار درویش: بی نوا فرزانه: دانشمند، حکیم کل شی يرجع الی اصله: هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه خود باز میگردد پدید آمدن: نمایان شدن، هویدایی قرب: نزدیکی، نزدیک شدن، متضاد بعد</p>
<p>درس 7 دوازدهم / درحقیقت عشق</p>	
<p>بزم: محفل، ضیافت جسمانی: منسوب به جسم مقابل روحانی ملکوتی: آنچه از مقوله روح و جان باشد کمال: کامل بودن، کامل ترین و بهترین صورت و حالت هر چیز، سرآمد بودن در داشتن صفت های خوب ممات: مرگ، مردن حریم: پیرامون و گرداگرد خانه یا مکانی که حمایت و دفاع از آن واجب باشد تمهید: فراهم کردن زیرکی: هوشیاری، دها کین: دشمنی، عداوت درآید: وارد شود لایق: سزاوار، شایسته جمال: زیبایی، زیبایی ازلی حسن: نیکویی، زیبایی شیدایی: دیوانگی</p>	<p>سامان: در خور، میسر، امکان بیخودی: بیهوشی، حالت از خود رستن و به معشوق پیوستن سودا: خیال، دیوانگی، اشتیاق، شیدایی فرض: لازم و ضروری، آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است قوت: خوراک و مد نیرو رخت نهادن: اقامت کردن، ماندن قضات: جمع قاضی سرشک: اشک، قطره اشک محب: دوستدار، یار، عاشق نغمه: نوا، ترانه، سرود مطلوب: طلب شده، خواسته شده، دلپسند ماوا: پناهگاه، مسکن غایت: نهایت، پنهان مقصود: مقصد لابد: ناچار، ناگزیر می شناس: بشناس می یاب: بیاب</p>
<p>درس 8 دوازدهم / از پاریز تا پاریس</p>	
<p>چشم می زد: می ترسید، فرمان می برد طاق: سقف خمیده و محدب، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اتاق یا جایی دیگر می سازند، طاق ضربی طاق احداث شده بین دهانه دو تیر آهن که آن را با آجر و ملات و گچ می سازند عجین آمدن: عجین شدن، آمیخته شدن یا ترکیب شدن دو یا چند چیز</p>	<p>باز بسته: وابسته، پیوسته و مرتبط پاناروما: پرده نقاشی که در سقف ساختمان که مدور دارد به دیوار سقف بچسبانند چنان که هر کس در آنجا بایستد گمان کنند که افق را در اطراف خود می بیند جراره: ویژگی نوعی عقرب زرد و بسیار سمی که دمش روی زمین کشیده می شود</p>

<p>کی ها: هریک از پادشاهان باستانی ایرانیاژ کیقباد تا دارا غاشیه: سوره ای از قرآن ، یکی از نام های قیامت مستعجل: زودگذر، شتاب دهنده تحریر: نوشتن، آزاد کردن خط می خواندند: اطاعت می کردند، فرمان می بردند طبق: سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی مخصوص نگه داری یا حمل اشیاء که بیشتر آن را بر سر میگذارند طیلسان: نوعی ردا غایت القصوی: حد نهایی چیزی، کمال مطلوب فرخنده پی: خوشقدم، نیک پی، خوش یمن فرسخ: فرسنگ، واحد اندازه گیری، مسافت تقریباً معادل 6 کیلومتر کازیه: جا کاغذی، جعبه چوبی یا فلزی رو باز که برای قرار دادن کاغذ پرونده یا نامه روی میز قرار می دهد کی: پادشاه هر یک از پادشاهان سلسله کیانی، کیانی منسوب به کیان، کیان مار غاشیه: ماری بسیار خطرناک در دوزخ مرکب: اسب یا آنچه بر آن سوارشوند</p>	<p>چریغ: تلفظ محلی چراغ نزد مردم سیرجان چریغ آفتاب: طلوع آفتاب، صبح زود سر پر زدن: توقف کوتاه، هر گاه مرغی از اوج یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره برخیزد این توقف کوتاه را سر پر زدن می گویند اتراق: توقف چند روزه در سفر به جایی استبعاد: دور دانستن، بعید دانستن چیزی، استبعاد داشتن، بعید و دور بودن از تحقق و وقوع امری حواله: نوشته ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است چشمگیر: شایان توجه، بارزش و مهم رواق: بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم سوء هاضمه: بدگواری، دیر هضمی، هر گونه اشکال یا اختلال در هضم غذا که معمولاً با سوزش سر دل یا نفخ همراه است صبح: بامداد، سپیده دم، پگاه اخلاص: دوستی پاک و بی ریا داشتن، خلوص نیت داشتن، پاک کردن محصل: شاگرد مدرسه نمط: بساط شطرنج تداعی: یادآوری، به خاطر آوردن</p>
<p>درس 9 دوازدهم / کویر / بوی جوی مولیان</p>	<p>درس 9 دوازدهم / کویر / بوی جوی مولیان</p>
<p>قندیل: چراغ یا چهل چراغی که می آویزند گهر: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است گرنند: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد مشایعت: همراهی کردن، بدرقه کردن ارگ: قلعه کوچک، میان قلعه بزرگ جوی مولیان: رودی در بخارا حد و حصر: میزان مشخص، حد و حساب عشیره: ایل، طایفه، قبیله تیزبال: پرنده ای که بسیار تند و سریع پرواز کند، تیز پر گمانه: نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم اصفهان است بساط: اسباب، دستگاه اهورایی: ایزدی، خدایی، گروهی از مردم هم نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت چادر نشینی زندگی می</p>	<p>سموم: باد بسیار گرم و زیان رساننده تموز: ماه دهم از سال رومی آن تقریباً مطابق با تیر ماه سال شمسی، ماه گرما آستانه: آغاز اسرا: در شب سیر کردن، هفدهمین سوره قرآن کریم انگاره: طرح و نقشه بن: درختی، خودرو وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می روید، پسته وحشی پرنیان: پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر تلقی: دریافت، نگرش، تعبیر دلاویز: پسندیده، خوب، زیبا قاش: قاج، قسمت برآمده جلوی زین، کوه ی زین غرفه: بالا خانه هر یک از اتاق های کوچکی که در بالا یا اطراف سالن یا یک محوطه می سازند که مشرف بر محوطه هست</p>

قدس: پاکی، صفا، صداقت

آستان: ابدیت، جاودانگی، پایداری، بیکرانگی

ارادت: میل، خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام

استشمام: بوییدن

اندوه گسار: غمگسار

ایل: نبار، خانواده، نژاد، اجداد

بطالت: بیکاری، بیهودگی، کاهلی

تعبیر: بیان کردن، شرح دادن، بازگویی

تفرجگاه: گردشگاه، جای تفریح تماشاگاه

حکمت: فلسفه بویژه فلسفه اسلامی

شبدر: گیاهی علفی و یک ساله

شبدر دوچین: شبدری که دوبار پس از روئین چیده شده باشد

شیهه: صدا و آواز اسب

طفیلی: منسوب به طفیل، وابسته آن که وجودش یا حضورش در

جایی وابسته به وجود کسی یا چیزی دیگری است، مهمان ناخوانده

تلالو: درخشش، تابش، فروزش، فروغ

لوکس: شیک، قشنگ، مجلل

مصلحت اندیش: آنکه اندیشه صلاح کار دارد، کسی که صلاح و

صواب کار خویش را در نظر می گیرد، مصلحت بین

گلدسته: مناره مأذنه تکبیره الاحرام از مقدمات نماز و عبادت از

چهار تکبیر الله اکبر گفتن پس از اذان که در تکبیر آخر نماز را

شروع می کنند

قد قامت: مخفف قد قامت الصلاة از مقدمات نماز که وقتی گفته می

شود شخص برای شروع نماز به پا می خیزد

تفنگ مشقی خفیف: تفنگ تمرینی ضعیف و سبک، محصور،

محاصره شده، محدود

جان فرسا: دردناک، خسته کننده، آزار رساننده، آنچه باعث نقصان

عمر شود

ایلخان: خان و فرمانده این خان قبیله، عنوان سلاطین مغول

تصدیق: مدرک، گواهینامه، جواز

فخر: نازیدن، مباهات کردن، بالندگی نازش

عزیمت: قصد کردن، دست کردن، حرکت سفر

شوکت: بزرگواری، جاه، جلال و شکوه

سخاوت: بخشش، کرم داشتن

مواهب: بخششها، جمع محبت

ملامت: سرزنش، نکوهش

کنند

عدلیه: دادگستری

فقه: علم احکام شرعی علمی است که از فروغ عملی احکام شرح

بحث می کند مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و

سنت و به همین سبب استنباط محل اجتهاد است

گرمسیر: منطقه ای که تابستان های گرم بسیار و زمستان های

معتدل دارد، مقابل سردسیر

ماورا: فراسو، آن سو، ماسوا، برتر

ماورا الطبیعه: آنچه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد مانند:

خداوند روح و مانند آنها

مباهات: افتخار، سرافرازی

معلق: آویزان، آویخته شده

مدرسه: محلی که در آن تدریس می کنند، موضع درس گفتن

نشئه: حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی

نظاره: تماشا کردن، نگاه، نگرستن

یغما: غارت، تاراج، به یغما رفتن، غارت شدن

غنی: توانگر، بی نیاز، ثروتمند

منقلب: حال به حال شده، برگشته، دگرگون

غربت: دور شدن از شهر و دیار بیگانگی، دوری

صخره: سنگ بزرگ، سخت تخته سنگ

مدینه: شهر

هیاهو: جاروجنجال، داد و فریاد

مدفون: دفن شده، به خاک سپرده شده

ترقی: پیشرفت، بالا رفتن، به درجات عال رسیدن

بیداد: ظلم، ستم، جور

تهویه: وسیله ای برای عوض کردن هوا، هوا را عوض کردن، هوا را

خنک کردن

تبار: اصل و نسب، ایل، طایفه، نژاد

چنگ: یکی از سازهای سیمی که بوسیله انگشتان دست نواخته

می شود

جیحون: آمودریا، نام رودی

آموی: نام دشتی فراخ و ریگی در ماوراء النهر در ساحل جیحون

مدهوش: سرگشته، خیره، متحیر

دیار: خانه، محل، شهر، سرزمین

محبوس: زندانی بازداشت شده، گرفتار

درس 11 دوازدهم / آن شب عزیز

درس 11 دوازدهم / آن شب عزیز

مجسم: به صورت جسم درآمده، تجسم یافته

محضر: دفترخانه، دادگاه

مسلم: پیرو دین اسلام

مصر: اصرار کننده

چفیه: سربند عربی چهارگوش که در ایران و فلسطین نشان جنگ و

جهاد است

عرض: بیان

جثه: بدن، تن، پیکر

حتم: حتمی، لازم، بایسته، لازم کردن، یقیناً

چرت: خواب سبک، حالت بین خواب و بیداری

روضه: آنچه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر و به ویژه در

مراسم سوگواری امام حسین خوانده می شود، ذکر مصیبت و نوحه

سرای

شامه: حس بویایی

شرف: بزرگواری حرمت و اعتبار که از رعایت کردن ارزش های

اخلاقی به وجود می آید

شبح: آنچه به صورت سیاهی به نظر می آید، سایه موهوم از کسی یا

چیزی

طفره رفتن: خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه

آوردن به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح دادن به سئوالی یا

کشاندن موضوع به موضوعات دیگر

کلافه: بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزار دهنده

متقاعد: مجاب شده، مجاب، متقاعد کردن، مجاب کردن، وادار به

قبول امری کردن

بی حفاظ: بدون حصار و نرده، آنچه اطراف آن را حصار نگرفته

باشد

تشر: سخنی همراه با خشم خشونت و اعتراض است و معمولاً به

قصد ترساندن و تهدید کردن کسی گفته می شود

پگاه: صبح زود، هنگام سحر

تعلل: عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری،

به رنگ اهمال کردن

حزین: غم انگیز

حیثیت: آبرو ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش

نامی میشود

خشاب: جعبه به فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می شود و

گلوله ها پی در پی از آن وارد لوله سلاح می شود

دنچ: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد

مهیّب: ترسناک، سهمگین، سهمناک

دوشکا: نوعی مسلسل سنگین

رمق: تاب، توان، باقیمانده جان

انهدام: ویران شدن، فروریختن، ویرانی

زیور: آذین، آرایش، پیرایش

بی ملاحظه: کسی که رعایت جواب نکند، آنکه جانب مردمان نگاه

ندارد، نسنجیده

پالیز: باغ، بوستان، کشتزار

درس 12 دوازدهم / گذر سیاوش از آتش

درس 12 دوازدهم / گذر سیاوش از آتش

آزرم: شرم، حیا

ارتفاع: محصول زمینهای زراعتی / ارتفاع ولایت: عایدات و

درآمدهای مملکت

ولایت: کشور، سرزمین

اندیشه: بدگمانی، اندوه، ترس، اضطراب، فکر

بریان: در لغت کباب شده و پخته شده بر آتش، مجازاً ناراحت و

مضطرب، بریان شدن، غمگین و ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن

طرح افکندن: کنایه از بنا نهادن / طرح ظلم افکندن سبب

پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن

عجم: سرزمینی که ساکنان آن غیر عرب به ویژه ایرانی باشند،

ایران

کربت: غم و اندوه، کربت جور اندوه حاصل از ظلم و ستم

مکاید: جمع مکیده، مکیدت، کیدها، مکرها، حيله ها

موبد: روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور

تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک
تعدی: به زور به چیزی دست پیدا کردن
خستن: زخمی کردن، مجروح کردن
هشیوار: هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه
گفت و گوی: حقیقت
هاماوران: نام کشور یمن
به گفتن نشانیدن: روبرو کردن
پیدا کند: مشخص کند
خوار: آسان
دل گسل: دل گسلنده، آنچه سبب گسستن و آزرده شدن دل شود
دل شکن: نومید کننده
همگروه: یکپارچه، همه با هم
فریاد رس: یاور، دستگیر
مقرر شدن: قرار گرفتن، ثابت و دوام یافتن
ملک: پادشاه، سلطان، مکان
نقصان: کم شدن، کاهش یافتن
کیانی: منسوب به کیان که از پادشاهان ایرانی داستان از کیقباد تا دارا
سپهبد: رئیس سپاه، پادشاه
گزند: آسیب
به دیگر کران: از طرف دیگر
چرخ بلند: آسمان
آتش تیز: آتش سوزان
پور: پسر او
رای: نظر
نا به کار: بدکار و کردار، گناهار
دادگر: عادل، از صفات خدا
رصد خانه: جایی که در آن به نگاه کردن و مطالعه ستارگان می پردازند
فعل: کار
باری: خلاصه
حشم: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرواروا
ملوک عجم: پادشاهان ایران
غربت: غریبی، دوری از خانه مان
غو: بانگ و خروش، فریاد

نماز بردن: تعظیم کردن، عمل سر فرود آوردن در مقابل کسی
برای تعظیم
نواختن: کسی را با گفتن سخنان محبت آمیز بخشیدن، چیزی
مورد محبت قرار دادن
نیک پی: خوش قدم
نیکی دهش: نیکی کننده
دستور: وزیر، مشاور
ساروان: ساربان، شتربان، رئیس کاروان
هیون: شتر، بویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام
تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت در سطح
گفتی: انگار، گویی
نمرود: پادشاه اساطیری بابل که ادعای خدایی کرد
رعیت: عموم مردم، بنده، مردم تحت فرمان پادشاه
ضحاک: پادشاه مار دوش که پس از جمشید به تخت نشست
فریدون: که با همکاری کاوه آهنگر ضحاک را شکست داد و به
تخت پادشاهی نشست
ایمن: در امن، دل آسوده
پرمايه: گرنامه، پرشکوه، مایه قدرت، توانایی
تعصب: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص گروه یا
امری
به تعصب: به حمایت و جانبداری
حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع
خود: کلاه خود
خیره سر: گستاخ و بی شرم، لجوج
زوال: نابودی، از بین رفتن
دون: پست
سیو: کوزه، ظرف معمولاً دسته دار از سفال یا جنس دیگر برای
حمل یا نگه داشتن مایعات
سمن: نوعی درخت، گل یاسمن
سپردن: طی کردن، پیمودن (اگر کوه آتش بود بسپرم)
شبیخون: حمله ناگهانی دشمن در شب
عفاف: رعایت اصول اخلاقی، پرهیزگاری، پارسایی
فرهیختگی: فرهیخته بودن، فرهیخته برخوردار از سطح بالایی از
دانش معرفت است یا فرهنگ

درس 13 دوازدهم / خوان هشتم	درس 13 دوازدهم / خوان هشتم
<p>باد برف: بوران، بادی که همراه با برف باشد زاد سرو مرو: آزاد سرو سیستانی از راویان شاهنامه ماخ سالار: از راویان شاهنامه هریوه: جمع هروی، منسوب به هرات زال: پدر رستم در لغت به معنی سفید موی خداوند: صاحب تگ: عمق، ته، بن سجستانی: سیستانی، اهل سیستان تهمتن: دارای تن قوی و نیرومند، لقب رستم چاه سار: چاه، سرچاه، دهان چاه بتر: بدتر تا: نظیر، مثل رخشنده: تابنده، درخشان کمند: ریسمان، طناب ماتم: غم، مصیبت، شود</p>	<p>زخم کاری: ضربه ای مؤثر یا زخمی که موجب مرگ شود سورت: تندی، تیزی، حدت، شدت ضجه: ناله و فریادبا صدای بلند، شیوه عماد: تکیه گاه، نگاه دارنده آنچه بتوان بر آن تکیه کرد عیار: ابزار و مبنای سنجش معیار مرتعش: دارای ارتعاش، لرزنده همگنان: همه، همگینان، همگونان همگی، گروه جماعت حاضر به کردار: مثل، مانند ماث: سر نام و مخفف مهدی اخوان ثالث کین: دشمنی، کینه، بغض شصت خم: به اندازه شصت دور طناب، طناب بلند و طولانی رستم دستان: رستم پسر دستان، دستان: لقب زال پدر رستم است غدر: مکر، خیانت سنان: سرنیزه تزویر: ریاکاری، فریب دادن، متضاد یکرنگی زر: پیر، فرتوت، سفید موی</p>
درس 14 دوازدهم / اسی مرغ و سیمرغ	درس 14 دوازدهم / اسی مرغ و سیمرغ
<p>گرم رو: مشتاق، به شتاب رونده، چالاک، کوشا کلان: دارای سن بیشتر گرده: قرص نان، نوعی نان مقالات: جمع مقالت، گفتارها، سخنان وادی: سرزمین در متن درسی مجازند در معنای بیابان کاربرد دارد هدهد: شانه به سر، مرغ سلیمان، پوپک برکنند: بیرون آورند بوم: جغد ذاریات: بادهای برفاشاننده، نام سوره پنجاه و یکم قرآن، جمع ذاریه افسر: تاج، دیهیم مجمع: انجمن اقلیم: ولایت، مملکت، کشور سودایی: عاشق، شیفته، دیوانه، مجنون فراز: بلندی، اوج، بالا</p>	<p>افسرده: منجمد، سرمازده اکناف: جمع کَنَف (پیرامون ها)، اطراف، کناره ها تجرید: در لغت به معنای تنهایی گزیدن، ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند، در اصطلاح تصوف خالی شدن قلب از آنچه جز خداست تفرید: فرد شمردن و یگانه دانستن خدا کناره گرفتن از خلق و تنها شدن، در اصطلاح تصوف تحقق بنده است به طوری که حق عین قوای بنده باشد سروش: پیام آور، فرشته پیام آور پیامی که از عالم غیب می رسد شگرف: قوی، نیرومند صدر: طرف بالای مجلس جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می یابد، مجازاً ارزش و اعتبار طرب: شادی، شاد کنان آشیان: آشیانه، لانه ژرف: عمیق</p>

<p>موقنین: اهل یقین آخرا لمر: سرانجام، آخر کار، عاقبت موضع: محل، جا، محل قرار گرفتن چیزی</p>	<p>معدور: عذر آورنده، بخشوده، معاف، بهانه دار قضا را: از قضا، اتفاقاً قلیل: کم، اندک، نادر</p>
<p>درس 16 دوازدهم / کباب غاز</p>	<p>درس 16 دوازدهم / کباب غاز</p>
<p>سکندری خوردن: حالت سکندری برای کسی پیش آمدن شکوم: شگون، میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن شی عجاب: اشاره به آیه ان هذا لشی عجاب / برای امری شگفت به کار می رود کباده: به وسیله کمائی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته ای از زنجیر یا حلقه های آهنی متعدد قرار دارد، کباده چیزی را کشیدن ادعای چیزی را داشتن کلک: آتشدانی از فلز یا سفال، کلک کسی یا چیزی را کندن، نابود کردن کسی یا چیزی مایحتوی: تو، آنچه درون چیزی است محفوظ: بهره ور معهود: عهد شده، شناخته شده، معمول معوج: کج مالیه: دارایی، وجه نقد، املاک، مستغلات وعده بگیرد: دعوت کند خط بکش: نادیده بگیر هفت قرآن به میان: این جمله دعایی برای پرهیز از بدی یا دور شدن از مصیبت بیان شده است لهادا: از این جهت، از این رو سر به مهر: دست نخورده، سر بسته چند مرده حلاجی: میزان تواناییت چقدر است اعلا: برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز امتناع: خودداری، سرباز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخن به انضمام: ضمیمه، به همراه بحبوحه: میان، وسط بدقواره: آنکه یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد و ترکیب بد بذله: شوخی، لطیفه پرت و پلا: بیهوده، بی معنی، به این نوع ترکیب ها که در آن ها لفظ دوم اغلب بی معنی است و برای تاکید لفظ اول می آید مرکب اتباعی و اتباع می گویند</p>	<p>آزگار: زمانی دراز، به طور مداوم، تمام و کمال آسمان جل: کنایه از فقیر، بی چیز، بی خانمان جل: پوشش به معنای مطلق استشاره: رایزنی، مشورت، نظر خواهی اطوار: رفتار یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار انضمام: ضمیمه کردن برجک: سازه ی چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می توان جهت شلیک توپ را تغییر داد بلامعارض: بی رقیب تک و پوز: به طنز ظاهر شخص به ویژه سر و صورت جبهه: پیشانی جیر: نوعی چرم دباغی شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیه لباس کفش کیف و مانند آنها به کار می رود خرخره: گلو، حلقوم خمره: ظرفی به شکل خم یا کوچک تر از آن دوری: بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه سرسرا: محوطه سقف دار در داخل خانه ها که در ورودی ساختمان به آن باز می شود و از آنجا به اتاق ها یا قسمت های دیگر می روند سکندری: حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع کنترل خود را از دست بدهند و ممکن است به زمین بیفتند پس خواندن: پس گرفتن، ملغی کردن وجنات: رخسارها، جمع وجنه تک و تا: اهمیت رمی: پرتاب کردن، تیر انداختن ارمی: تیر بزن مثنی: دو دو، دوتایی بنان: انگشت، سرانگشت / خواهش می کنم نگید انگشتان ماسیدن: کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن فربه: چاق تصدیق: تایید کردن درستی حرف و عمل، گواهی دادن و صحت</p>

امری تصنعی ساختگی

تیربار: سلاح خودکار آتشین سنگین تر و بزرگتر از مسلسل دستی که به وسیله نوار فشنگ تغذیه می شود، مسلسل سنگین
حاضر: آنان که در جایگاه مجلس حضور دارند، حاضران

حلقوم: حلق، گلو

خرت و پرت: مجموعه ای از اشیا، وسایل و خرده ریزهای کم ارزش
خوش مشربی: خوش مشرب بودن، خوش معاشرتی، خوش صحبتی
دیلاق: آدم قد دراز

شبان: چوپان

شخیص: بزرگ، ارزشمند

کباب غاز صحیح: کباب غاز کامل

عیال: زن و فرزندان، اهل خانه

درست جلویشان درآیی: خودی نشان بدهی

سماق مکیدن: انتظار بیهوده کشیدن، کار بی حاصل کردن

شکم را صابون زدن: به خود وعده خوش دادن

پخمه: بی عرضه، ساده لوح

ملتفت: آگاه، متوجه

کودن: کم عقل، کند فهم

غیر مترقبه: دور از انتظار، پیش بینی نشده

استدعا: خواهش، درخواست کردن

ارکان: جمع اعضای بدن یا عناصر چهارگانه آب باد خاک و آتش

احدی: یک نفر

متانت: وقار، سنگینی، پایداری

مقرره: معین شده، قرار داده شده، برپا شده

مسرور: شادمان، خوشحال

ساختن قصیده: سرودن قصیده

مرحبا: آفرین، احسنت

زواید: چیزهای زاید و غیر اصلی، جمع زاید

اثنا: بین، میان

عمارت: ساختمان بنا کردن، آبادانی

مارمیت اذرمیت و لاکن الله رمی: تو تیر نزدی وقتی تیر زدی بلکه

خدا تیر زد

کیفور: شاد و مسرور، سرخوش، سرمست، آن کسی کیف و لذت

برده

لات و لوت: بیکاره و فقیر، بی سرو پا

کریه: زشت و ناپسند

قدغن: ممنوع، نهی، منع

ترفیع: ارتقا یافتن، رتبه گرفتن

شرفیاب شدن: آمدن به نزد شخص محترم و عالیقدر، به حضور

شخص محترمی رسیدن

ششدانگ: به طور کامل، تمام

صله ارحام: به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی

کردند

عاریه: آنچه از کسی برای رفع حاجت بگیرند و پس از رفع نیاز آن

را پس دهند

علامه: آنکه در باره رشته ای از معارف بشری دانش و آگاهی دارد

کاهدان: انبار گاه

کلاشینکوف: در انواع خودکار و نیمه خودکار دارای دستگاه نشانه

روی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تاشو؛ بر گرفته از نام اسلحه

ساز روسی کنده؛ تنه بریده شده درخت که شاخ و برگ آن قطع

شده است، هیزم

لطیفه: گفتار نغز، مطلب نیکو یا نکته باریک

متکلم وحده: آنکه در جمع تنها کسی باشد که سخن می گوید

مجلس آرا: آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی و

سرگرمی حاضران می شود

مخلفات: چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می شود یا به

عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می گیرد

نامعقول: از روی عقل نیست، خلاف عقل

هم قطار: هریک یا دو یا چند نفری که از درجه رتبه و یا موقعیت

اجتماعی در یک ردیف هستند

هویدا: آشکار، روشن

وخامت: خطرناک بودن، بدفرجامی

ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می دهند

بقولات: انواع دانه های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود عدس،

حبوبات

بلعت: فرو بردن، بلعیدن، صرف کردن، صیغه بلعت: خوردن

پایی: در امری اصرار ورزیدن

پتیاره: زشت و ترسناک

تنبوشه: لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان

دیوار می گذارند تا آب از آن عبور کند

چلمن: آن که زود فریب می خورد

خرت و پرت: مجموعه ای از اشیا وسایل و خرده ریزهای کم ارزش

خورد رفتن: ساییده شدن و از بین رفتن

خفا: جمع خفیه، مخفیگاه، در خفایای ذهن، در جاهای پنهان

<p>دردی: خیاط غلیان: جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی قطعه بعد آخری: تکه ای بعد از تکه دیگری کتل: پشته، تپه ما يتعلق به: آنچه بدان وابسته است متفرعات: شاخه ها، شعبه ها محظور: مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل، در محظور گیر کردن گرفتاری پیدا کردن، در مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن واتر قیدن: تنزل کردن، پس روی کردن معیت: همراهی چلاق: علیل، معلول مبهوت: سرگردان، بهت زده، حیرت زده</p>	<p>قنطاق: پارچه ای که نوزاد را در آن می پیچند زوايا: جمع زاویه، گوشه ها دماغ: مغز سر باقلبا: باقلوا الاولاه: حتماً و قطعاً تذکار: یادآوری، ذکر کردن قصور: کوتاهی کردن، از کاری باز ایستادن قلمبه: درشت، ناهنجار، نتراشیده کاینات: جمع کاینه، موجودات، کل هستی، آفریده ها بلع: فرو بردن، به گلو فرو بردن هضم: گوارش، در هم شکستن تحلیل: تجزیه، حل کردن غذا در معده</p>
<p>درس 17 دوازدهم / خنده تو / مسافر</p>	<p>درس 17 دوازدهم / خنده تو / مسافر</p>
<p>آخته: بیرون کشیده، برکشیده سرحد: مرز، کرانه دیلمان: مکان زندگی کردن مردم دیلم، مکان دیلم ها کوهان: مانند کوه کاویان: منسوب به کاوه بابکان: منسوب به بابک پایان: انتها عقاب آسا: همچون عقاب</p>	<p>دستاورد: نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست می آید ذی حیات: دارای حیات، زنده جان دار غایی: منسوب به غایت، نهایی سنگفرش: زمینی که روی آن را با سنگ فروش کرده باشند سحرگاهان: هنگام سحر افلاک: چرخ ها، سپهرها، آسمان ها، جمع فلک اکتفا: بسنده کردن، کفایت کردن، بس دانستن کران: کنار، طرف، حاشیه، کرانه</p>
<p>درس 18 دوازدهم / عشق جاودانی</p>	<p>درس 18 دوازدهم / عشق جاودانی</p>
<p>ژنده: کهنه، پاره میزان: تراز ترنم: نغمه، آواز افسرده: بی بهره از معنویت، بی ذوق و حال روایی: ارزش، اعتبار غلغله: شلوغی و هیاهو، آشوب همهمه: صداهای درهم و برهم جماعت رخصت: اجازه، جواز، پروانه ستبر: درشت، کلفت، سفت، محکم ضمیر: باطن</p>	<p>معمّر: سالخورده ابهت: بزرگی شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می شود تناور: دارای پیکر بزرگ و قوی سجایا: جمع سجیه، خوی ها، عادت ها کتابت: نوشتن تحریر: خوشنویسی متنبه شدن: به زشتی عمل خود پی بردن، پند گرفتن مخیله: خیال قوه، تخیل ذهن کرسی: صندلی، تخت، سریر جبین: پیشانی</p>

اعلان: آشکار کردن چیزی، با خبر ساختن مردم

اهتمام: کوشش، سعی

همت گماشتن: اهتمام ورزیدن در کاری، همت گماشتن به انجام

دادن آن

بیشه: زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت رویه

باشد

تسکین: آرامش، آرام کردن

جلی: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود

صحیفه: کتاب

عتاب: سرزنش، ملامت، تندی

غرس: نشانیدن، کاشتن درخت و گیاه

کفایت: کافی، بسنده

ترسیم: رسم کردن، نشان گذاشتن

مکرر: تکرار شده به دفعات، بارها

رسا بلند: رسانده، واضح

واگذاشتن: رها کردن

مغلوب: شکست خورده

مقهور: شکست خورده، مغلوب

تحریر: نوشتن، آزاد کردن

اهتزاز: برافراشتن، جنبیدن

توگفتی: انگار گویی

جانکاه: بسیار رنج دهنده، آنچه روح و روان را بیازارد

دریغا: افسوس

طنین: بانگ و صدا

پرمهابت: پرشکوه

تلاوت: خواندن، قرائت کردن

علی الخصوص: مخصوصاً

ملال انگیز: غم آلود، ناراحت کننده

رعب انگیز: ترس آور

مستغرق: غرق شده، غوطه ور شده

از بر خواندن: از حفظ خواندن



ایران توننده
توشه ای برای موفقیت